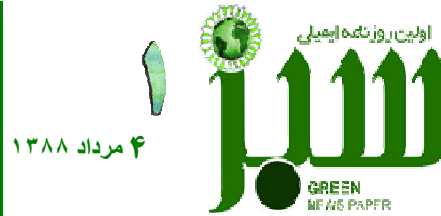


نشانی برای دریافت و انتشار
ایمیل های شما
Info_sabz1388.de



سایت سبز با گزارش ویژه
قاتلین مردم اینها هستند
همه چیز در باره لباس شخصی ها
از ۸ مرداد ۱۳۸۸

حمایت جهانی از مردم ایران در ۱۱۰ شهر ماهه یک صدائیم ، ما همگی ندائیم



خبر اختصاصی روزنامه سبز

شهیدی دیگر

صفحات: ۳

تیراز این شماره

۴۲۵۰۰۰



۸	گام دیگر سر دبیر
۸	تحلیل هفته هوشنگ اسدی
۹	ده روزی که ایران را لرزاند نوشین احمدی خراسانی
۱۲	برنده کیست؟ فریبرز بقایی
۱۳	آفتاب آمد دلیل آفتاب علیرضا نوری زاده



از گوگوش تا رابرت رد فورد....
هنرمندان بزرگ ایران و جهان د کنار
جنبش سبزند. از مادونا تا رابرت رد فورد
و گوگوش و داریوش . صفحه...

جهان: حمایت از مردم ایران

سازمان های جهانی حقوق بش را امروز
روز حمایت از مردم ایران اعلام کرده
اند...

صفحات: ۶-۴

رونمائی از تندیس ندا در سانفراسیسکو

مادر ندا سکوت را شکست

تظاهرات و راه پیمائی در ۱۱۰ شهر دنیا

بزرگترین تومار جهان علیه احمدی نژاد

مقابله علمای بزرگ بارهبر جمهوری اسلامی

قانون ندا در سنای آمریکا

صفحات: ۴-۲

ناشر



اول نادیده ات می گیرند، بعد مسخره ات می کنند، سپس یا تو مبارزه می کنند، اما در نهایت پیروزی با توست. "ماهاتما گاندی"

جنبش سبز

این شماره: فوتبال سبز و جنبش مدنی -
عباس بختیاری

صفحات: ۱۵-۱۶

هنر سبز

هنرمندان بزرگ ایران و جهان در کنار
جنبش سبز هستند.
دیدار با هنر و هنرمندان در:

صفحات: ۷-۴

راههای سبز

برای تمرکز، صرفه جویی در وقت و
ممانعت از نفوذ اخبار امنیتی ، ای میل ها
خود را برای ما بفرستید. آنها را در
سایت سبز و در صفحات زیر ببینید:

صفحات: ۳-۲

موسسین:

خانه فیلم مخملیاف / نوشابه امیری
هوشنگ اسدی / فریبرز بقایی
محسن سازگارا / علیرضا نوری زاده
فرهنگسرای پویا

مدیر اجرایی:

شهلا بهار دوست



مادر ندا سکوت خود را شکست

تعدادی از مادران کمپین یک میلیون امضا و فعالان جنبش زنان، به دیدار مادر ندا آقاسلطان رفتند تا ضمن تسلیت به او بگویند چهلم ندا در کنارشان خواهند بود و حق خواهی او را پاس خواهند داشت. به او بگویند که سالهاست این جنبش برای حق خواهی اش تلاش می کند، برای برابری خواهی به زندان می رود و علیه تبعیض فریاد می زند و هم اکنون نیز فرزندان را در بند دارد. مادر ندا روز پنجشنبه ۸ مرداد ساعت ۵ بر مزار دخترش خواهد بود.

مادر ندا از فرزند شهیدش چنین یاد کرد: «۲۷ سال داشت از کودکی خاص بود و ارتباط نزدیکی با خدا داشت، آواز می خواند و اهل موسیقی بود و خواندن کتاب های فلسفی و چربی های زندگی اش پایانی نداشت. همین چربی ها او را به رشته ای الهیات کشاند اما بعد از مدتی از این رشته انصراف داد و مطالعاتش را به صورت فردی پی گرفت. ندا بسیار جسور و شجاع بود و از کودکی در مقابل هیچ حرف زوری سر فرود نمی آورد. همین ویژگی اش او را به خیابان کشاند.»

ساعتی بعد مادران داعدار سهراب اعرابی و اشکان سهرابی که خود فرزندان حق طلبان را در این مبارزه مدنی از دست داده بودند و همچنین زنان فعال جنبه مشارکت که همسران در بند دارند به دیدار این مادر داعدار آمدند و در فضایی آکنده از اشک و اندوه مادران داغ دیده ای سه شهید در کنار هم و مقابل حضار نشستند.

مادر شهید اشکان سهرابی از چگونگی مرگ فرزند عزیزش گفت: «بیباید پرسید. این بچه خیلی سر به زیر بود. من خانه بودم شام درست می کردم. اشکان گفت می روم خانه ی دوستم وزود برمی گردم. با دلشوره گفتم زود بیا خیابان شلوغ است. چند دقیقه نگذشته بود که دوستش آشفته حال آمد و گفت به خدا من ندیدم چه شد اما اشکان را زدن. گفتم کی گفت نمی دانم فقط دیدم که اشکان را زدند. خودم را سرآسیمه رساندم فقط گفت مادر سوختم. با موتوری که می آمد او را به بیمارستان رساندم. در بیمارستان چند ثانیه از پشت در دیدمش. ده دقیقه بعد در بیمارستان شهید شد.»

پروین فیومی مادر شهید سهراب اعرابی هم شهادت فرزندش را روایت کرد و گفت شما خوش شانس تر بودید. روزی که در آگاهی شاپور عکس سهراب را شناسایی کردیم یک ماه از سرگردانی من در مقابل دادگاه انقلاب و زندان اوین می گذشت.

من می رفتم که سهراب را پیدا کنم و عکس او را به هر زندانی که آزاد می شد نشان می دادم شاید خبری از پسرم داشته باشد. روزهای آخر وحشت کرده بودم که این طولانی شدن و بی خبری و تلفن نزنن دلیلی دارد در تمام این مدت به هر جا می توانستم سر زدم و نامه دادم اما هیچ کسی پاسخ گو نبود و می گفتند زندان است و زنگ می زند. مرا آزار دادند. شکنجه ی روحی دادند.»

مادر ندا از روز شهادت ندا و روزهای بعد از آن سخن گفت: «روزهای پیش از آن حادثه گفت که همه ما ندیدیم و شنیدیم. ندا تا چند دقیق پیش از حادثه تلفنی با ما در تماس بود. مدت کوتاهی بعد از آخرین تماس استاد ندا با ما تماس گرفت و گفت پای ندا تیر خورده و به بیمارستان شریعی منتقل شده است. ما به سرعت خود را به بیمارستان رساندیم و استاد موسیقی ندا را ندیدیم که سراسر لباس اش غرق در خون است و بعد گفتند کتف اش گلوله خورده و کم کم متوجه مان کردند که پیش از رسیدن به بیمارستان به شهادت رسیده است. مادر ندا گفت که مسئولان پزشکی قانونی اجازه خواستند که از مغز استخوان ندا برای پیوند دیگری استفاده کنند که موافقت کردیم. اما خبر شهادت ندا به سرعت منتقل شد. ما سکوت کردیم که بتوانیم جنازه ی او را تحویل بگیریم و صبح روز یکشنبه در پزشک قانونی بهشت زهرا جنازه ی او را به ما تحویل دادند. در تمام این مدت به طور مداوم ماموران و پلیس آمد و شد داشتند اما برخوردشان بسیار محترمانه بود اما اصرار داشتند که قاتل ندا را پیدا کنند به همین منظور تعداد زیادی از دوستان و اعضای خانواده را مورد پرسش و بازجویی قرار می دادند تا قاتل را پیدا کنند اما برای ما مهم نبود فقط می خواستیم با این شرایط کنار بیاییم.

ما خیلی مراسم و برنامه های عمومی اعلام نکردیم که برای مردم اسباب دردسر نشود. برای مراسم ختم به چند مسجد مراجعه کردیم. از جمله مسجد رضا در میدان نیلوفر و چند مسجد دیگر که هیأت امنای مسجد موافقت نکردند.

مسجد امام جعفر صادق، بالای پل سید خندان موافقت کرد. ما هشت و نیم شب اعلامیه را چاپ کردیم و ساعت او زده و نیم متوجه شدیم که خبر در اینترنت پخش شده است. در عین حال به این دلیل که می دانستیم در مراسم تعداد زیادی شرکت خواهند کرد نگران شدیم که مبادا تعداد دیگری از جوانان در این برنامه بازداشت و یا کشته شوند و به همین دلیل مراسم را لغو کردیم. البته مطمئن هم نبودیم که اجازه ی برگزاری این مراسم داده می شد یا نه چون برای شب هفت هیچ مسجدی به ما اجازه ی برگزاری مراسم را نداد و تنها در بهشت زهرا یک تالار برای صرف شام موافقت کرد اما بعد از نیم ساعت از حراست بهشت زهرا با ما تماس گرفتند و نامه ای نشان دادند که بر اساس آن هیچ کدام از کسانی که در درگیری های بعد از انتخابات کشته شده اند حق برگزاری مراسم را ندارند. این حکم کلی و از طرف وزارت اطلاعات بود که به تمام مساجد ابلاغ شده بود. در مواردی هم شرایط بسیار سختی گذاشته بودند که خانوادگی کشته شدگان باید سه جواز کسب و تعهدنامه می گذاشتند که اگر مردم بیایند اتفاقی نمی افتد. سنگ های بزرگی می انداختند که خانواده ها از برگزاری هر مراسمی منصرف شوند. بعد از مدتی در مقابل سوال ماموران و کارآگاهانی که می گفتند به دنبال قاتل ندا هستند گفتیم ما از شما نمی خواهیم قاتل را معرفی کنید و با این روحیه ی نامساعد به حال خود رهایمان کنید. سهراب را چه کسی کشت؟ اشکان را چه کسی کشت؟

زمانی که ما به مزار ندا می رفتیم با ما کاری نداشتند اما با کسانی که خارج از اعضای خانواده به مزار ندا می رفتند برخورد می شد و در مواردی حتی با یکی از بستگان ما را که سر مزار ندا رفته بود برخورد کرده بودند که چرا می آبی و سر خاک ندا می نشینی.

خانواده ندا شایع می کرد که در مورد حضور پدر ندا در صدا و سیما و یا فرودگاه مطرح شده بود را تکذیب کردند و گفتند تا به حال با هیچ رسانه ای مصاحبه نکرده اند.

تا سپیدی چند ندا فاصله است؟

ساعتی بعد حمید پناهی استاد موسیقی ندا آقا سلطان به جمع سوگواران پیوست و روایت خود را از لحظه ی شهادت ندا چنین توصیف کرد: «پیش از این حادثه ما می گفتیم و می خندیدیم تا زمانی که بعد از درگیری در خیابان و شلیک گاز اشک آور به کوچه پناه بردیم. چشمانمان را مقابل آتش گرفتیم. ساعت دقیقاً ۱۰:۱۸ صدای کوتاه سفیر گلوله ای را شنیدیم و دیدم که ندا به روی زمین افتاد.

منبع: ام-اس

حمایت جهانی از مردم ایران

جهان به نام ایران هفته خود را پایان داد. دیروز - سوم مرداد و بیست و پنجم جولای- که اولین شماره "روزنامه سبز" هم منتشر شد، ایرانیان و همراهان خارجی آنها در ۱۱۰ شهر جهان راه پیمانی و تظاهرات کردند. این تجمع جهانی در ۴۶ شهر آمریکا و ۴۷ شهر اروپا برپا شد.

عصر دیروز تندیس ندا که فرشته ایران لقب گرفته در سافراسیسکو و در حضور ۲۰ هزار نفر رونمایی شد. همزمان بزرگترین طومار جهان که از ۱۸۸ کشور دنیا آمده است در پاریس فاصله برج ایفل و سازمان حقوق بشر را پوشاند. بر این طومار امضای هزاران ایرانی دیده می شود:

احمدی نژاد رئیس جمهور ما نیست.

راه پیمانی و تظاهرات

راه پیمانی و تظاهرات به دعوت گروه "اتحاد برای ایران" و سازمان های حقوق بشر منطقه عربی انجام شد. در بیانیه این سازمانها آمده است: ما، سازمان ها و مدافعان حقوق بشر امضاءکننده از منطقه عربی، انزجار شدید خود را از همه اشکال سبانه سرکوبی که مقامات ایرانی علیه جمعیت وسیعی از مردم ایران در تظاهرات و اعتراضات مسالمت آمیز به روند انتخابات و نتیجه اعلام شده آن، بکار برده اند، اعلام می داریم. این سرکوب ها منجر به مرگ ده ها نفر و بازداشت هزاران نفر از مخالفان سیاسی، روزنامه نگاران، کارگران، اعضای جامعه مدنی و مدافعان حقوق بشر شد. بازداشت شدگان تحت اشکال مختلف بدرفتاری و شکنجه قرار می گیرند تا آنها را مجبور کنند که اعلام انزجار کرده و به اشتباه خود اعتراف کنند، یا بیانیه های مشخصی را برای انتشار به رسانه های دولتی بفرستند تا تصویر وارونه ای از خیزش مردمی ارائه کنند. دولت ایران از این بیانیه ها برای پشتیبانی از ادعای فریبده خود استفاده می کند مبنی بر اینکه هر مخالفتی با نتیجه انتخابات و یا خیزش علیه آن صرفاً نتیجه توطئه خارجی ها علیه ایران است.

سازمان های حقوق بشر امضاءکننده این بیانیه بر نگرانی های عمیق خود از "دادگاه های فرمایشی" بازداشت شدگان که احتمال دارد به احکام ناعادلانه اعدام منجر شود، تاکید می کند. جنبش اخیر مردم علیه انتخاباتی که به گمان بسیاری مهندسی شده و تقلبی است، شاید بزرگترین چالش حکومت ایران در این سی سال باشد. اساس حکومت ایدئولوژیک دینی در ایران بنا بر ولایت مطلقه فقیه به گونه ای است که قدرت بطور متمرکز در اختیار رهبر انقلاب اسلامی است. بنا بر این همه قضاوت ها و اقدامات رهبر، مقتصد، غیر قابل پرسش و چالش ناپذیر تلقی می شود. از آنجا که با اقدامات رهبری آیت الله خامنه ای مخالفت فراوان شده و بخاطر تهدیدی که این جنبش مردمی علیه دولت فعلی در پیش گرفته، ما نگران مجازات خشن و ناعادلانه علیه دیگرانند.

عفو بین الملل، دیدبان حقوق بشر، جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران، کمپین بین المللی حقوق بشر در ایران، گزارشگران بدون مرز، ۴۲ سازمان حقوق بشری کشورهای غربی و شماری از برندگان جایزه صلح نوبل مثل شیرین عبادی، دزموند توتو، مایرید مگوایر و جودی ویلیامز از این دعوت حمایت کرده اند.

در بیشتر شهرهای دنیا از جمله استکهلم، راه پیمایان به طرف سفارت روسیه خواهند رفت و کودتای ۲۲ خرداد را که بامشارکت روس ها انجام شده است را محکوم خواهند کرد.

بزرگترین طومار جهان

عصر دیروز «بلندترین طومار پارچه ای جهان» که ۲ کیلومتر طول دارد هزاران ایرانی در ۱۸۰ کشور دنیا آن را امضاء کرده اند در پاریس نصب شد.

در این طومار سبز رنگ که ایرانیان و شهروندان دیگر کشورهای جهان به صورت نامدین بر روی آن امضا کرده اند، اعلام شده است که «احمدی نژاد رئیس جمهوری ایران نیست.»

ایده امضا بلندترین طومار پارچه ای جهان پس از اعلام انتخابات ۲۲ خرداد و معرفی محمود احمدی نژاد به عنوان برنده آن از سوی ایرانیان مطرح شد. در پی آن از ساعت پنج تا هشت بعد از ظهر روزهای ۱۰ تا ۱۲ جولای، ۱۹ تا ۲۱ تیر، در بیش از ۱۸۰ شهر جهان، پارچه ای با رنگ سبز پذیرای امضای کسانی بود که بر این باور بودند که محمود احمدی نژاد، رئیس جمهوری ایران نیست.

تاکنون ۱۲۰۰ متر پارچه سبز از ۱۸۸ شهر جهان به پاریس فرستاده شده است و هنوز ده ها متر در راه این شهر است. برای بازتاب صدای مردمی که در ایران به نتایج انتخابات اعتراض کردند، این طومار در کنار برج ایفل و روبروی «دیوار صلح» (در همین محل) به حرکت درآورده خواهند شد.





شهیدی دیگر...

خبری فوری به "خبرگزاری سبز" رسیده است که از شهید دیگری خبر می دهد. او روز ۱۸ تیر دستگیر شده و روز سوم مرداد به خانواده اش خبر داده اند که در زندان اوین درگذشته است. متن خبر دریافتی به این شرح است:

"امیرجوادی لنگرودی ۲۶ ساله در روز ۱۸ تیر دستگیر شد. امیر هنگام پوش لباس شخصی ها فرار نکرد. ماموران او را دستگیر کردند و در حالیکه بشدت مورد ضرب و شتم قرار می دادند، می گفتند: "مادر... می خواهی نشان بدهی خیلی شجاعی... حالا می بینی... ماموران سپس پیکر خونین او را همراه بردند.

مادر امیر چندی پیش بعلت بیماری در گذشته است. خانواده اش بعد از اطلاع از خبر ضرب و شتم و دستگیری امیر به جست و جوی او برآمدند و سرانجام مطلع شدند در زندان اوین است. دیروز- سوم مرداد ۱۳۸۸- به خانواده امیر اطلاع دادند که برای گرفتن جنازه او مراجعه کنند."

پدر امیر جوادی لنگرودی مهندس علی جوادی لنگرودی - پدر امیر جوادی لنگرودی - در نامه ای نوشته است:

"با سلام، حال که این نامه را ارسال می کنم از اوین زنگ زدن و گفتند بیا جنازه ی پسر وجگر گوشه ات را از پزشکی قانونی تحویل بگیر. لازم است بگویم پسر در تاریخ 18 تیر ماه در محدوده امیرآباد توسط لباس شخصی ها مصدوم و در بیمارستان بستری بود اما پس از بهبودی به زندان اوین برده شد و حالا جنازه ی پسر 24 ساله ام را تحویل می دهند.

پسر بنام امیرجوادی لنگرودی پسری بود به دور از جریانات سیاسی و فقط عاشق وطن بود همین و بس پسری مودب و سر به زیر که به تازگی مادرش را از دست داده بود و عزادار مادرش بود. حال من تنها باید برای اش عزای بگیرم و مادری نیست تا برایش گریه کند»

"خبرگزاری سبز" سپس بعد از دریافت این خبر تلاش کرد اطلاعات بیشتری بدست بیاورد. متأسفانه هنوز جز آنچه درج شد و امضای دوستان امیر را دارد، اطلاعی دریافت نشده است. از همگان تقاضا داریم ضمن اطلاع رسانی، اطلاعات خود را در اختیار خبرگزاری سبز بگذارند.

سنای آمریکا به اتفاق آراء تصویب کرد "قانون ندا" برای مبارزه با سانسور در ایران

مک کین: تظاهرات در ایران، آغاز پایان حاکمیت افراطیون است

سنای آمریکا لایحه "ندا شهید ملی قیام سراسری مردم ایران" علیه سانسور رژیم را تصویب کرد. از جمله اهداف این لایحه، اختصاص بودجه برای مقابله با تلاشهای دولت ایران برای بستن رادیو، ماهواره و ارسال پایگاه های اینترنتی و عدم اجازه دستیابی به وب سایتها یا شبکه های پیام گیر تلفنی و همچنین مقابله با اقدامات رژیم در "بستن و سانسور و یامانیتورینگ شبکه در ایران" می باشد. به گزارش خبرگزاری فرانسه، قانونگذاران آمریکایی که رژیم ایران را در رابطه با انتخابات 22 خرداد متهم به فریبکاری می کنند، لایحه ای را بدون رأی مخالف به تصویب رساندند که هدف آن انتقاد گسترده آمریکا از سرکوب تظاهرکنندگان توسط دولت تهران است. سناتورهای جمهوریخواه جان مک کین و لینزی گراهام و سناتور مستقل جوزف لیبیرمن و سناتورهای دموکرات ند کافمن و رابرت کینی پیشگامان تهیه "لایحه قربانیان سانسور ایران به نام ندا" بودند.

سناتور جیم مک کین عضو ارشد جمهوریخواه کمیته نیروهای مسلح سنای آمریکا گفت: "تظاهرات در تهران و دیگر نقاط ایران، آغاز پایان حاکمیت آخوندهای افراطی است."

او که با تلویزیون صدای آمریکا مصاحبه می کرد، افزود: "من معتقدم مردم ایران تا اثبات و احقاق حقوق خود به آن ادامه می دهند. هر چند نمی دانم چقدر طول خواهد کشید، اما زیاد طول نمی کشد که مردم ایران از جامعیتی بسیار بازتر برخوردار باشند.

سناتور مک کین گفت: "رژیم ایران، رژیم بی رحمی است که تلاش می کند جامعه ایران را ببندد. قانون ندا، با فراهم نمودن کمک به بخش برنامه و تکنولوژی اینترنت و ارتباطات جدید، به باز شدن جامعه، کمک می کند."

سناتور لینزی گراهام نیز گفت: "اکنون زمان کمک به مردم ایران است. ما باید این رژیم و ابزارهای که نامیدانه برای ادامه سرکوب مردم خود به آنها نیاز دارد را رد کنیم."

سناتور جوزف لیبیرمن گفت: "هدف این لایحه این بود که به مردم ایران کمک کند که یک قدم از رژیمشان در دستیابی به اطلاعات و انجام سخنرانی آزاد و جمعاعات و بیان نظرات در شبکه اینترنت جلوتر باشند."

سناتور کافمن گفت: "دولت ایران به اصول جهانی آزادی بیان و مطبوعات تجاوز کرده است. لایحه ای ما از مردم ایران حمایت می کند تا قدمهای خود را برای بیان صلح آمیز نظرات و آرزوهایشان برداشته و به دنبال دستیابی به اخبار و وسایل ارتباطی به ویژه از طریق اینترنت باشند."

کنفرانس پارلمانی مجلسین انگلستان برای حمایت از جنبش مدنی مردم ایران

کنفرانسی در پارلمان انگلستان، با حضور نمایندگان مجلسین عوام و اعیان، توسط وکلای برجسته بریتانیایی مدافع حقوق بشر در حمایت از قیام مردم ایران برگزار شد.

در این کنفرانس که به ریاست لرد آرچر دادستان سابق انگلستان برگزار گردید، 20 تن از نمایندگان پارلمان و وکلای سرشناس حقوق بشر در حمایت از قیام مردم ایران برای آزادی سخنرانی کردند. سر جفری بلیندن کیل برجسته حقوق بشر انگلستان نیز از شرکت کنندگان در این کنفرانس بود.

در جریان این کنفرانس ریاست مشترک وی در کمیته بین المللی حقوقدانان در دفاع از قربانیان سرکوب قیام مردم ایران اعلام شد.

در این جلسه، سر جفری بلیندن به عنوان رئیس مشترک کمیته بین المللی حقوقدانان در دفاع از قربانیان سرکوب قیام مردم ایران معرفی شد و این کمیته کار خود را در انگلستان شروع کرد.

لرد آرچر ریاست کنفرانس پارلمانی، جلسه را با مروری بر سابقه دهشتناک نقض حقوق بشر در ایران گفت که جامعه بین المللی هرگز خونهای ریخته شده بیگناهان را فراموش نمی کند.

لرد الایکا معاون حزب لیبرال دموکرات انگلستان در سخنرانی خود اظهار کرد: "صدها هزاران نفری که در اعتراض به انتخابات قلابی به خیابانهای ایران آمدند نظام سیاسی ایران را نامشروع و بی اعتبار کرده اند. دولت انگلستان باید در کنار مردان و زنان شجاع ایرانی بایستد."

سر جفری بلیندن گفت: "وقایع اخیر یک چالش جدی برای حکومت قانون می باشد. ما باید دست به

بکسری اقدامهای عاجل حقوقی علیه رژیم ایران بزنیم و به این منظور یک کمیته بین المللی جدید در حمایت از قربانیان سرکوبهای اخیر مردم ایران توسط رژیم برای تحت تعقیب قرار دادن آنها تشکیل شده است."

برایان بینلی نماینده حزب محافظه کار طی سخنانی گفت: "اگر کسی در رابطه با عدم مشروعیت رژیم ایران در طول سه دهه گذشته شک و تردیدی داشت و قیام 6 هفته اخیر هیچ جایی برای این تردیدها باقی نمی گذارد. در مقابل گلوله ها، باتون و ضرب و شتم بسیجیها، مردم و جوانان و زنان شجاع ایرانی به تظاهرات بی وقفه خود برای برقراری دموکراسی و آزادی ادامه داده اند و جامعه جهانی نباید اجازه دهد که این خونهای ریخته شده بی ثمر بماند."

بارونس ترنر معاون مجلس اعیان انگلستان از دیگر سخنرانان کنفرانس بزرگ پارلمانی امروز در مجلس انگلستان بود. وی گفت: "مردم ایران جان خود را برای احقاق حقوق اولیه برای دستیابی به دموکراسی و آزادی نثار می کنند و ما باید از آنها قویا حمایت کنیم."

بارونس ورما از اعضای ارشد حزب محافظه کار در مجلس اعیان انگلستان طی سخنانی گفت: "آنچه در ایران در حال رخ دادن است یک نسل کشی بی رحمانه است و متأسفانه جهان به چنین چیزی تن داده است."

استیون مک کیب نماینده برجسته حزب کارگر و ناظم پارلمانی دولت با یادآوری شهادت ندا آقا سلطان که با گلوله نیروهای امنیتی سینه اش شکافته شد، گفت: "ما باید در کنار مردم ایران باشیم و از جنبش شان برای دستیابی به دموکراسی و آزادی حمایت کنیم."

پیشنهاد به مردم آذربایجان

دعوت موسوی به تبریز در سالروز مشروطیت

گروهی از خوانندگان "روزنامه سبز" توسط ای میل از مهندس میر حسین موسوی دعوت کرده اند در سالروز انقلاب مشروطیت به تبریز - شهر قهرمان انقلاب مشروطیت - و زادگاه ستارخان سردار ملی و باقر خان سالار ملی بروند در پاسداشت بزرگمردان آذربایجان سخنرانی کنند.

د رایان میل یاد آوری شده است که مهندس موسوی زاده خامنه زاده یکی دیگر از قهرمانان جنبش ملی مشروطیت یعنی شیخ خیابانی است.

متن ای میل که عینا منتر می شود باین شرح است: "سالروز مشروطه در تبریز چند روز دیگر یعنی 14 مرداد مصالفاً با سالگرد صدور فرمان مشروطه است.

همگان نیک میدانیم که تبریز شهر مشروطه بود و بدون انجمن غیبی و سرداران نام آور تبریز انقلاب مشروطه به ثمر نمی رسید. امسال در حالی که سالروز این واقعه تاریخی نزدیک می شویم که بار دیگر کشورمان آستان حوادث متعددی است. یاد و نام این روز بزرگ بایستی گرامی داشته شود و شهر تبریز میزبان این مراسم بزرگ باشد. ما باید از هم اکنون برای برگزاری مراسمی در خور آماده شویم

بهرتر است که بدلیل مصادف شدن این قیام با اعتراضات خونین مردم تهران و سایر شهرها از میهمانی ویژه دعوت کنیم که پاسداری اش حتی دوستان نزدیک خود را هم متعجب ساخته است.

ما مردم تبریز برای برگزاری مراسم بزرگداشت سالروز مشروطیت از میرحسین موسوی دعوت میکنیم که 14 مرداد در کنار ما باشد و در پاسداشت بزرگمردان آذربایجان سخنرانی کند.

اجازه نمی دهیم در چنین روز بزرگی افراد دروغگویی در شهر جوانمردان تبریز جولان بدهند و خود را به سرداران غیور آذربایجان ستارخان و باقرخان نجیبسانند و با افتخارات تبریز عکس یادگاری ببینانند!

همه با هم با ارسال ایمیلی به سایت قلم به آدرس info@ghalamnews.ir

از میرحسین موسوی دعوت کنیم تا سخنران مراسم بزرگداشت مشروطه در شهر قهرمان پرور تبریز باشد."

علمای بزرگ علیه رهبر جمهوری اسلامی

روزنامه الشرق اوسط از تحركات جدید مراجع بزرگ و مجلس خبرگان ایران برای اثبات عدم مشروعیت خامنه ای خبر می دهد.

روزنامه الشرق اوسط چاپ لندن در خبری به تاریخ جمعه دو مرداد با اشاره به عیان شدن تشکیک مراجع بزرگ ایران و تعدادی قابل توجه ای از اعضای مجلس خبرگان به نقل از یکی از بزرگان جنبش اصلاحات که به دلیل حساسیت موضوع از افشای نامش خوداری کرده می نویسد: "مراجع آیات عظام در ایران از جمله آیت الله صامعی، آیت الله زنجانی، آیت الله منتظری، آیت الله آملی به همراه روحانیون تراز اول انقلاب ایران همچون آیت الله هاشمی رفسنجانی، سید محمد خاتمی و مهدی کربوی تحركات تازه ای را شروع کرده اند اما اینبار نه فقط برای زیر سوال بردن مشروعیت انتخابات، محمود احمدی نژاد و محکومیت کشتار و خشونت های اخیر بلکه برای "زیر سوال بردن مشروعیت مرد شماره یک آیت الله خامنه ای" و سلب اختیار از وی.

الشرق اوسط مینویسد این اواخر و رفته رفته مراجعی همچون آیت الله شیرازی که سخنان اخیر وی درباره محمود احمدی نژاد و اطرافیان وی با سانسور مواجه شده است عملاً به جریانی که در پی اثبات عدم مشروعیت علی خامنه ای است نزدیک میشود.

این روزنامه با اشاره به سوابق انقلابی افرادی همچون نبوی، تاج زاده و حجابیان، و رمضان زاده، محمد علی ابطیعی می افزاید تعداد زیادی از بهترین همراهان انقلاب در سالهای دور و نزدیک در زندان و در شرایط دشواری به سر میبرند الشرق اوسط اضافه میکند این عضو ارشد اصلاح طلبان میگوید طرح همه پرسای از جانب سید محمد خاتمی مسلماً بدون چراغ سبز علما و مراجع بزرگ نبود. وی از مصلحت های شدید مراجع و حوزه قوه تقنینی تحت سانسور خبری یاد میکند و دوباره تاکید میکند اینبار مسئله مشروعیت احمدی نژاد فقط مطرح نیست بلکه این تحركات جدید و گسترده ای برای زیر سوال بردن مشروعیت آیت الله خامنه ای میباشد. الشرق اوسط همچنان می افزاید: تحركات بیدارها و تلاشها در چند روز اخیر به طرز بی سابقه ای افزایش یافته است.

ناظران انتشار بیانیه "اکثریت مجلس خبرگان" را هم عکس العملی در باره مذاکرات علمای بزرگ می دانند.

منبع: ای میل بابک قهرای

هنرمندان بزرگ جهان در کنار جنبش سبز ایران

از مادونا تا رابرت رد فورد...

در پی حوادث خونین پس از انتخابات 22 خرداد، که منجر به ریخته شدن خون جوانان بی گناه ایران و به بند کشیده شدن بسیاری دیگر از جوانان و فعالین سیاسی شد، خواننده های زیادی از چهار گوشه ی دنیا برای این جنبش مردمی آواز خواندند. اساتید دانشگاه های دنیا، فلاسفه و نویسندگان زیادی فارغ از هرگونه نژاد و زبان و فرهنگ با مردم ستم کشیده ی ایران همراهی و بیانیه های زیادی در حمایت از مردم و تقبیح حکومت جانر ایران امضا کردند.

از پی کنسرت های موتونا و گروه t12 که با بخش تصاویری از جنبش سبز ایران همراه بودند و ترانه های اختصاصی جون بانز و مادلین که به منظور حمایت از مردم ایران سروده و نواخته شدند ، اینک " گویرمو مریوتو"، طراح ونزولایی الاصل مزون " گئینونی"، که یکی از مشاهیر مد ایتالیاست در شوی لباسی که هفته ی پیش در رم برگزار شد، مدلهایش را با مچ بند سبز روانه ی سالن نمایش کرد. او گفت ما مانکنها را از آذ گذاشتیم تا اگر می خواهند در حمایت از مردم ایران مچ بند سبز به دست ببندند و اکثر مانکنها نیز این کار را انجام دادند و با مردم ایران همراه شدند. در انتهای نمایش نیز مریوتو، خود با تی شرتی به صحنه آمد که بر رویش با خط سبز نوشته شده بود " ندا زنده است". مریوتو در گفت و گو با شبکه ی ای خبر ایتالیا عنوان کرد این کمترین کاری است که می شود در حمایت از افرادی انجام داد که حاضرند برای آزادی از جان خود بگذرند.

این حرکت مریوتو در حالی صورت می گرفت که مردم ایتالیا پیشتر حمایت قاطعشان را از مردم ایران اعلام کرده بودند و در همین راستا نیز، در هفته های اخیر تعداد بسیاری از شهرداری ها و ساختمان های دولتی از پنجره شان پرچم سبزی آویخته دارند.

اما پس از اعلام اعتصاب غذای اکبر گنجی و در ادامه ی این همراه شدن ها، این بار عده ای چند از فلاسفه، جامعه شناسان و هنرمندان دنیا، همراه این اعتصاب غذای نمادین شدند. اعتصابی که بناست در روزهای 22 تا 24 جولای در مقابل مقر همیشگی سازمان ملل متحد در نیویورک صورت ببندد. (این مطلب پیش از 22 جولای به نگارش در آمده) در این میان نوام چامسکی، فیلسوف و زبان شناسی که برای حافظه ی ایرانیان شناخته شده است در صف نخستین افرادی بود که با بیان نوشته ای حمایتش را از اکبر گنجی و دیگر اعتصابیون اعلام کرد چامسکی که در زمینه ی فلسفه و زبان شناسی به خاطر تئوری های مدرن یادگیری زبانش مشهور است و کتاب های زیادی از او به فارسی ترجمه شده، پیشتر نیز با گنجی ملاقات و از او حمایت کرده بود. چامسکی این بار در نوشته ی صمیمی اش اینطور نوشته: " اکبر. خیر مشارکت شما در اعتصاب غذا در حمایت از حقوق بشر و آزادی زندانیان سیاسی مرا بسیار خشنود کرده و تحت تأثیر قرار داد.

" این هدف، بسیار ارزشمند است. امیدوارم که قادر به پیوستن به شما در مقابل سازمان ملل باشم".

پس از پیام چامسکی که بی شک تأثیرات بنیادین بسیاری در همراه کردن جامعه ی آکادمیک دنیا با جنبش سبز ایران داشته، خوزه کازانوای اسپانیایی هم پیامی برای ایرانیان نوشت و همراه ما شد. خوزه کازانوای، جامعه شناس و استاد برجسته دانشگاه جورج تاون در پیامی کوتاه و انگیزاننده نوشته:

"من از اهداف اعتصاب غذایی که توسط اکبر گنجی در مقابل سازمان ملل تشکیل می شود حمایت می کنم. حقوق بشر مردم ایران باید مورد احترام قرار گیرد، و زندانیان سیاسی آزاد گردند".

پس از چامسکی و کازانوای، عده ای از روشنفکران و اساتید دانشگاه های آمریکا نیز با امضای یک بیانیه ی جمعی به صف حامیان جنبش سبز گرویدند. در میان اسامی قید شده در این بیانیه نام فلاسفه ی بزرگی همچون مارتا نسیام و جوشوا کوهن نیز به چشم می خورد. دکتر عباس میلانی رئیس گروه ایرانشناسی دانشگاه استنفورد نیز یکی از امضا کنندگان این بیانیه است.

برندگان جایزه صلح نیز از دیگر همراهان اعتصاب غذای نیویورک می باشند. " آرج بی شاپ دز موند توتو"، " مایرید مگوایر" و " جودی ویلیامز"، سه نفری هستند که در کنار " شیرین عبادی" به جنبش سبز ایران دست باری داده اند. ایشان در بیانیه های اعتراض آمیز خود خواستار آزادی زندانیان سیاسی شده و تشدید محدودیت در آزادی های مدنی و زندانی کردن تعداد بیشماری از رهبران مدنی در ایران را محکوم کرده اند.

اما کار بدینجا ختم نمی شود، علاوه بر جامعه ی آکادمیک دنیا، هنرمندان نیز با این جنبش مردمی همراهند. رابرت ردفورد، بازیگر و کارگردان نامدار آمریکایی نماینده ی سینماگران و هنرپیشگان است که با اعتصاب کنندگان همراه شده است. او در نوشته ای خبر از حضور خود و دخترش در جمع ایرانیان داده و گفته :





"حوادث یک ماه گذشته ایران تکان دهنده بود. بسیاری از مردم در این رویداد کشته، و صدها انسان بی گناه زندانی شدند. من قویاً از حقوق بشر مردم ایران دفاع می کنم. اعتصاب غذا در برابر سازمان ملل یک شیوه ی جلب توجه جهان نسبت به وضعیت اسفبار زندانیان سیاسی در ایران است. من از این تلاش حمایت می کنم، و دخترم، ایملی ردفورد، به نشان بیان همبستگی ام با ملت ایران، و به امید دست یافتن به هدف انسانی آزادی زندانیان سیاسی در ایران در آنجا حضور خواهد یافت."



تو را سبز می خواهیم ...

پس از حمایت های دلگرم کننده ی، محمد رضا شجریان شهرام ناظری و فرهاد فخرالدینی اساتید موسیقی ایرانی ساکن در ایران که موجی از امید و دلگرمی همراه موج سبز مردم کرده بود، این بار چهره های موسیقی پاپ که سالهاست جلای وطن کرده و در سرزمینی دیگر سکنی گزیده اند نیز همراه این جنبش مردمی شده اند. در پی اعلام حمایت هفته ی گذشته گوگوش و ابراهیم حامدی، دو تن از برجسته ترین خواننده های تاریخ موسیقی پاپ ایران، طی روزهای اخیر عده ای دیگر از اهالی هنر و اندیشه نیز به این جمع پیوسته اند. چند روز پیش پیام کوتاه گوگوش که در ویلاگش به چاپ رسیده بود، در میان کاربران اینترنت دست به دست شد. گوگوش در نامه اش از اعتصاب غذا حمایت کرده و از ایرانیان مقیم آمریکا درخواست کرده بود تا در روزهای 22 تا 24 جولای مقابل ساختمان سازمان ملل حضور به هم رسانند. حمایت بانوی موسیقی پاپ ایران باعث شد تا دیگر هنرمندان نیز همراه و همگام شوند. ابی دیگر خواننده ی محبوب ایران هم در نامه ای از مردم خواست تا برای آزادی زندانیان سیاسی دست در دست هم دهند. او در قسمت انتهایی نامه اش اینگونه نوشته:

" من هم به عنوان یک ایرانی که قلب اش با ایران و ایرانیان است، در سومین روز اعتصاب غذا (۲ مرداد، ۲۴ جولای) شرکت می کنم تا همراه شما صدای اعتراض مردم ایران را به گوش جهانیان برسانیم. باید دستها را در دست یکدیگر گذارد و در برابر ظلمت و تاریکی ایستاد. "

پس از این دو چهره، عده زیاد دیگری از اهالی موسیقی نیز به اعتصاب غذا پیوستند. شهریار قنبری ترانه سرا و خواننده نامی ایران هم یکی از افرادی بود که در روزهای گذشته از این حرکت اعتراض آمیز حمایت کردند. او در نامه ای سرگشاده، پیامش را اینگونه نوشته:

" من هستم، اما آزاد نیستم.

چرا که بال پرواز همه را، دیر زمانی است در سرزمین ام بریده اند.

آزاد نیستم چرا که زندانیان، قافله سالار است.

آزاد نیستم چرا که قفس ساز، پر پروانه ها را سوزانده است.

آزادی شیدایان ایران، اما، شادا، که در برابرش ایستاده اند.

از اینجا که هستم، دستم را دراز می کنم به سمت آفتابی اکبر گنجی و دیگر روشنفکران و مبارزان هم سرزمین ام تا فریادشان در برابر سازمان ملل متحد، به گل بنشیند.

کاری کنیم که از ۲۲ تا ۲۴ جولای، نیویورک از آن ما باشد.

به همه ی عاشقان رهایی ایران هم پیشنهاد می کنم که به این حرکت عاشقانه وصل شوند.

روزی نزدیک، من و تو هم به آزادی خواهیم رسید. اگر که حتی یک پرند ی دیگر در قفس ایران زمین، اسیر نباشد.

سبز باشید، سبز و آفتابی "

شاهین نجفی و فرامرز اصلانی هم در کنار آرش سبحانی و گرو کیوسک از آلمان و آمریکا به این حرکت اعتراض آمیز مردم پیوسته اند. شاهین نجفی خواننده رپ ایران که پیشتر ترانه ای را برای ندا اجرا کرده و در سایت یوتیوب گذارده بود این بار با نگارش بیانیه ای حمایت دوباره اش را اعلام کرده است. در بیانیه ی این هنرمند از جمله آمده است:

" ما آنها که 30 سال پیش وعده ی ساختن بهشت بر روی زمین می دادند، اینک زمین خدا را به جهنم برای ایرانیان تبدیل کرده اند. ما هم چون شما انسانیم و همچون سایر انسان ها حق داریم که نظام سیاسی خود را برگزینیم، نه آنکه متقلبان را نماینده ی ما به شمار آورید."

وی همچنین در قسمت انتهایی پیامش به اتحاد مردم اشاره کرده و نوشته :

" تفاوت های فکری و عملی به هیچ وجه نافی این اصل نخواهد بود که خواست ما آزادی بی قید و شرط همه ی زندانیان سیاسی و عقیدتی است. "

دو تن از نخبگان سینمای ایران نیز همراه جنبش سبز و اعتصاب غذای نیویورک شده اند. سوسن تسلیمی که بسیاری او را بزرگترین هنرپیشه ی زن تاریخ سینمای ایران می دانند، چندی پیش در جمع معترضین استکهلم سخنانی را در بیان حمایتش از جنبش سبز ایراد کرد و گفت رویای مشترک ما دموکراسی است. او در سخنانش با بیان خاطراتی از روزهای پرشور انقلاب 57، از جمله گفته بود: من از نسل آن ایرانیانی هستم که سی سال پیش با تظاهرات آرام در خیابان های تهران، رویای جامعه ای آزاد را در سر می پروراند. جامعه ای که در آن انسان ها بتوانند بدون ترس دیدگاه های خود را ابراز کنند. خواست ما، ایجاد رسانه های گروهی بی طرف، قوه ی قضاییه مستقل، احزاب آزاد و تساوی حقوق سیاسی و اجتماعی همگانی بود. ما جمع وسیعی با نظرهای مختلف در مورد مسائل بزرگ و مهم بودیم ولی آنچه اکثریت ما را به هم می پیوست جستجو در پیدا کردن راهی بود که به ایجاد دموکراسی در ایران می انجامید. "

وی همچنین در شرح چگونگی بر باد رفتن یک رویای گروهی نیز چنین گفته بود:

" انقلاب ما پیروز شد. حکومت شاهنشاهی با دو هزار و پانصدسال سابقه ی دیکتاتوری به پایان رسید اما رویای ما برای دستیابی به یک جامعه آزاد به حقیقت نپیوست. مسیر انقلاب به سوی دیکتاتوری دیگری تغییر جهت داد. آن سنت هزاران ساله باردیگر پایه و اساس خود را برقرار کرد که: حکومت دیکته کند، ملت اطاعت کند... "

پس از سوسن تسلیمی این بار نوبت به شهره آغوشلو، کاندیدای جایزه اسکار رسید تا با نوشتن بیانیه ای از اعتصاب غذای اکر گنجی حمایت کند. او در پیامش خطاب به ایرانیان ساکن آمریکا چنین گفته است:

" دختران و پسران ایران زمین را به خاک و خون کشیده اند، مادران و پدران را داغدار کرده اند. صدها تن را بازداشت کرده اند، بازجویان را بر سر آنها ریخته اند، باید اعتراف کنند، به چه چیز؟ به کارهایی که نکرده اند: به ارتباط با دشمن، به انقلاب مخملی، به براندازی رژیم. این است داستان غم انگیز مردم کشور من. می خواستند و می خواهند کشور سربلند ایران را خوار و خفیف سازند. اما مردم ایران در یکماه گذشته، نشان دادند که ایران کشوری بزرگ است، با مردمی شجاع و آزادیخواه. هیچ فیلم و تصویری قادر به بیان آنچه مردم کردند، نیست. آن تاریخی که مردم ایران آفریدند، حقیقت محض بوده، نه داستان و شعر. آن واقعیت، حقیقتی است که در وصف آن کتاب ها نوشته خواهد شد، شعر ها سروده خواهد شد، فیلم ها ساخته خواهد شد. "

اما واقعیت تلخ دیگری در حال وقوع است: وضعیت وحشتناکی که زندانیان در آن به سر می برند. بازجویان ورزیده ای که سه دهه تجربه ی سرکوب را در انبان دارند، با صدها بازداشت شده، چنان می کنند که گویی از فضائل اخلاقی هیچ چیز باقی نمانده است. ما، همه ی ما، هر جا که هستیم، باید به یاری آنها بشتابیم. باید به دنیا بفهمانیم که انسان چونان انسان مهم است. دولت ها حق ندارند نقض سیستماتیک حقوق بشر در ایران را به دلیل منافع اقتصادی و منطقه ای نادیده بگیرند. مردم ایران انسان اند. انسان هایی که تحت سلطه ی یکی از ستمگرترین رژیم ها قرار دارند. من از همه ی ایرانیان متقیم آمریکا دعوت می کنم تا در اعتصاب غذای سه روزه ای که اکر گنجی در برابر سازمان ملل متحد در نیویورک برپا کرده است شرکت کنند. من هم در اولین روز اعتصاب غذا در میان شما خواهم بود. هدف همه ی ما، آزادی کلیه ی زندانیان عقیدتی - سیاسی است. "

دیگر هنرمندی که با اعتصاب غذا کنندگان همراه شده از جامعه ادبیات ایران است. رضا براهنی، نویسنده، شاعر و منتقد ادبی ایران نیز، دیگر هنرمند حاضر در جمع است. او نیز با نوشتن پیامی به این حرکت اعتراضی پیوسته است. متن پیام او که در اکثر شبکه های اجتماعی اینترنتی به چاپ رسیده، اینگونه است:

" بر سر آتم که گر ز دست برآید

دست به کاری زلم که غصه سر آید

خلوت دل نیست جای صحبت

دیو چو بیرون رود فرشته درآید (حافظ)

افتخار بزرگی است که همراه دوستان از ادیخواه کانادا به جمع اعتصاب غذای ایرانیان که به همت مبارز خستگی ناپذیر، اکر گنجی، و سایر آزادیخواهان در نیویورک در برابر بنای سازمان ملل تشکیل می شود، می پیوندم.

مردم آزادی می خواهند. حکومت ایران آدم می کشد. امروز ملت ایران از هر قوم و زبان و فرهنگ و نسل، آزادی می خواهد. حکومت ملت را سرکوب می کند. ظلمی که این چند روزه بر مردم ما رفته به ویژه بر زنان و مردان جوان، در تاریخ ایران بی سابقه بوده است. انگار دشمنی خارجی، تهران و شهرستان ها را اشغال کرده، آتش به روی مردم بی سلاح می گشاید.

نسل جوان امروز ایران دیگر جانش از این همه زورگویی به لب رسیده، می گوید مرگ یک بار، شیون یک بار. مردم دیگر این رسوایی خونین به نام حکومت و دولت را نمی خواهند. حاکمیتی که سلاح به سوی مردم می گیرد، جوانان را از دم تیغ می گذراند، از بیخ و بن فاقد صلاحیت است. اگر طبق ادعا، ملت طرفدار دولت است، چرا دولت این همه آدم می کشد؟ به گونه ای دیگر دولت خودکشی می کند. هیچ ملتی حاکم قاتل را نبخشیده است. و ملت ایران، به رغم نجابتش، این همه ظلم را نخواهد بخشید.

چرا دولت مثل دزد سرگردنه بر قافله ی ملت می تازد؟ چرا جوان بیست ساله را روانه ی خاک می کند؟ چرا در روز روشن دختر بیست ساله را می کشد؟ چرا شهر را قرق می کند؟

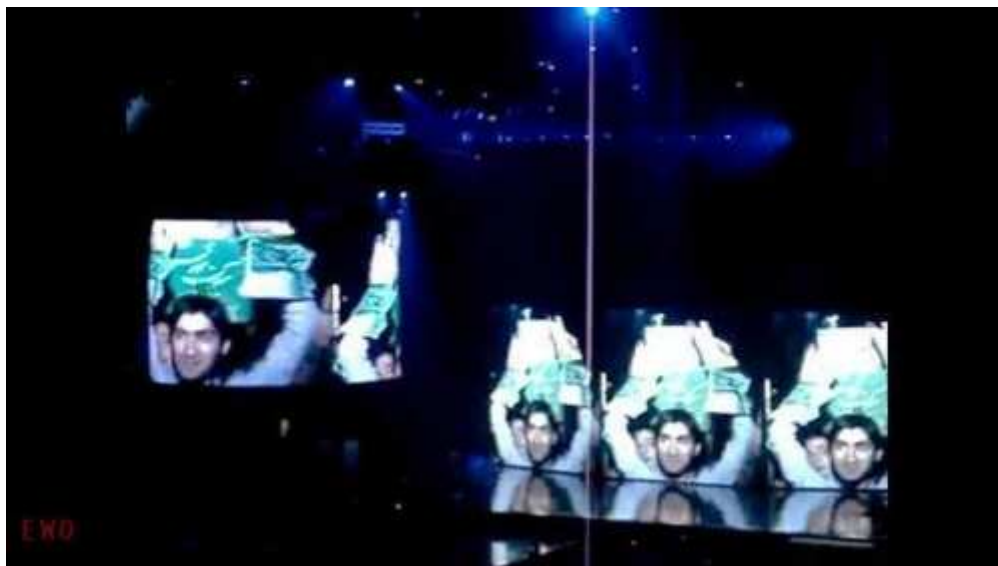
کدام مردم شما را انتخاب کرده اند که شما با مردم روبرو می شوید؟ در کجا تربیت حکومت دیده اید که حکومت می کشد؟

آیا حکومت یک جفای مستدام بر ملت است؟ این که جنایتی بیش نیست! کسانی که مردم انتخابشان نکرده اند چرا خود را در رأس جامعه قرار می دهند؟ و چرا از آبرو، حرمت، آزادی و شأن و مقام ملت ایران در جهان هزینه می کنند، و دست های خون آلودشان را بر فراز سر مردم ایران بنام حکومت نگاه می دارند؟

معنای اعتصاب غذای ما یک حرف بیش نیست: آزادی! آزادی! آزادی! "

در کنار اعتراض غذای نمادین ایرانیان در آمریکا، کمپین بین المللی حقوق بشر در ایران، سازمان عفو بین الملل، فدراسیون بین المللی حقوق بشر، سازمان گزارشگران بدون مرز، سازمان دیده بان حقوق بشر و نهاد ها و سازمان های دیگر حقوق بشری نیز در اقدامی هماهنگ روزه همین منظور، قرار است از سوی این نهادهای مدافع حقوق بشر، تظاهراتی در بیش از ۵۰ شهر جهان در برابر دفاتر نمایندگی جمهوری اسلامی برگزار شود.

گذشته از شیرین عبادی، برنده جایزه صلح نوبل، اسماعیل خونی و سیمین بهبهانی که دو تن از شاعرانی که در تمام سالهای فعالیت ادبی شان هیچگاه به اوضاع سیاست و احوال مردم بی اعتنا نبوده اند نیز از جمله ی حامیان این تظاهرات می باشند. داریوش اقبالی خواننده مشهور ایران که سابقه ای طولانی در اجرای ترانه های اجتماعی و سیاسی دارد نیز در کنار دیگر هنرمندان به این جنبش پیوسته است. سوم مرداد، برابر با ۲۵ ژوئیه، را روز جهانی اقدام برای حقوق بشر در ایران نامیده اند.



تصویری از جنبش سبز در کنسرت مادونا



تو سبز جاودان بمان سیاوش کسرانی

وطن، وطن!
نظر فکن به من که من
به هر کجا، غریب وار
که زیر آسمان دیگری غنودام،
همیشه با تو بوده ام؛
همیشه با تو بوده ام.
اگر که حال پرسی ام،
تو نیک می شناسی ام.
من از درون قصه ها و غصه ها بر آمدم؛
حکایت هزار شاه با گدا،
حدیث عشق نا تمام آن شبان
به دختر سیاه چشم کنخدا،
ز پشت دود کشت های سوخته
درون کومه سیاه،
ز پیش شعله های کوره ها و کارگاه.
تم ز رنج، عطر و بو گرفته است؛
رخم به سیلی ز مانه خو گرفته است؛
اگر چه در نگاه اعتنای کس نبوده ام،
یکی ز چهره های بی شمار توده ام.
چه غمگانه سالها
که بالها
زدم به روی بحر بی کناره ات
که در خروش آمدی؛
به جنب و جوش آمدی؛
به اوج رفت موج های تو
که باد باد اوج های تو!
در آن میان که جز خطر نبود،
مرا به تخته پاره ها نظر نبود.
نبودم از کسان که رنگ و آب، دل ربودشان؛
به گودهای هول،
بسی صدف گشوده ام؛
گهر ز کام مرگ در ربوده ام.
بدان امید تا که تو
دهان و دست را رها کنی،
دری ز عشق، بر بهشت این زمین دل فسرده واکنی،
به بند مانده ام؛
شکنته دیده ام؛
سپیده، هر سپیده جان سپرده ام؛
هزار تهمت و دروغ و ناروا شنوده ام.
اگر تو پوششی پلید یاقتی،
ستایش من از پلید پیرهن نبود؛
نه جامه، جان پاک انقلاب را ستوده ام.
کنون اگر ز خنجری میان کتف خسته ام،
اگر که ایستاده ام
و یا ز پا فتلده ام،
برای تو، به راه تو شکسته ام؛
اگر میان سنگ های آسیا
چو دانه های سوده ام،
ولی هنوز گندم،
غذا و قوت مردمم؛
همانم، آن یگانه ای که بوده ام.
سیاه عشق در پی است؛
شرار و شور کار ساز با وی است؛
دریچه های قلب باز کن؛
سرود شب شکاف آن ز چار سوی این جهان
کنون به گوش می رسد؛
من این سرود نا شنیده را
به خون خود سروده ام.
نبود و بود برزگر چه باک،
اگر بر آید از زمین
هر آنچه او به سالیان
فشانده یا نشانده است.
وطن! وطن!
تو سبز جاودان بمان که من،
پرنده ای مهاجرم که از فراز باغ با صفای تو
به دور دست مه گرفته پر گشوده ام.
بهمن ۱۳۶۲

در چله ی اشک ... ناصر اطمینان

در چله ی اشک نشسته ام
و چشمانم تر است، از درد،
که امروز با رستم غلتیده ام -
در لابلای اسطوره ها
آن زمان که سهراب را در آغوش می فشرد.
در چله نشسته ام
و چشمانم تر است از شوق
که چون امروز - چهل سال پیش -
بال گشودم در بیکرانه ی حیرت
و مهر زدم با کف پای خود بر ماه*.
در چله نشسته ام
و چشمانم تر است،
که خون می گریم
بر قصه ی امروز خویش
که سهراب خفته است،
در ژرفای خاک
بی مجالی ما را
که بگردانیمش چهل روز بر گرده ی خویش**
با حوصله ای به وسعت شهر.
امروز چشمان من تر، نه،
میهورت ...
که سهراب را گرزوی در دست نه،
تنها سپهری سبزبودش بر پیشانی
و تازیانه ای سرخ در گلو!
* امروز سالگرد چهلمین سال پا گذاشتن بشر بر خاک ماه است.
** به روایتی عامیانه هنگامی رستم دریافت که سهراب فرزند خود را کشته است، - با نصیحت
پیری که به او
گفت اگر چهل روز جنازه ی سهراب را بر دوش بگیرد و بی خور و خواب گرد شهر بگرداند،
سهراب دوباره
زنده خواهد شد.

سهراب کشون برای تاریخی که نامی ندارد

بابک شاکر

شهر دیگر فانوس ندارد پدر
توخویش راکشتی و
بهبانه ایران بود
تو نعره زدی و
بهبانه ایران بود
پهلویم می سوزد از خنجری که خورد...
فرقم از ضربه هایی که گیسوان زمان زد
چه درد می کشد
ودارم با خویش ایران را مرور می کنم .
من سیاه شده ام پدر
تومی دانستی آخر این شاهنامه خونی تراست
هر سباهی برای خودش داستانی دارد،
و هر تاریخی شبیه مرا دارد
ماهمگی حرامزاده های زمانیم
روی گامهای استوار مرگ
وداریم
شلاق معاصر بودن خویش را می خوریم .
یکی مشت هایش شبیه من شده
یکی دلش برای پرند می پرد
یکی سرش را لب حوض می بازد شبیه تو
باز یگو بهبانه ایران بود؟
پدر تو می دانستی
این شهر کودکتاش سیاوشند
- از بریدن دستها و
کافور کفن ها .
پدر! همیشه خواب ترا شبیه ایران می دیدم
بهبانه نبود
ایران بود
بادستهایی شبیه مردی که هیچگاه نبود
تو هم بود / بهبانه نبود.
فانوس های شهر را خاموش کن
شهر را فراموش کن
خودت را کنار تابلوت پوسیده ام بگذار
بگذار بازوانم آشکار شود
ومهره ای که داده بودی / بسوزانم .



گام دیگر

سر دبیر

ده روزی که ایران را لرزاند و جهان را شگفت زده کرد، در کنار انواع تحولات و تغییرها، از جمله نشان داد که اطلاع رسانی مرکز قدرت و در عین حال چشم اسفندیار جنبش است. دولت کودتا که میلیون ها دلار از ثروت ملی را صرف خرید وسایل سا نسور، استراق سمع و محدود سازی رسانه های مدرن کرده است، این قدرت را دارد که امکان خبررسانی را به حداقل برساند. در این میان، بر اساس تجربه کنونی، ضریب امنیتی ای میل بیشتر از دیگر رسانه هاست و حکومت قادر نیست بکلی این سیستم را متوقف کند. افزایش شگفت مراجعه به ای میل برای اطلاع رسانی هم این تجربه را تأیید کرد. حاصل شکل گیری این اندیشه بود که رسانه ای خاص ای میل راه اندازی شود. اندیشه ای که در روزهای اوج حوادث ایران سرعت عملی شایسته در بیانیه زیر به اطلاع همگان رسانده شد:

اعلام موجودیت دولت کودتا فضای اطلاع رسانی را در ایران بسیار محدود کرده و سرعت بطرف بستن کامل آن می رود. کودتاگران بعد از آنکه علیه آرای مردم دست به تقلب بزرگ زدند، با مقاومت مردم ایران مواجه شدند. مردم خواستار محترم شمردن آرای خود هستند که بر اساس آن میر حسین موسوی با بیش از ۱۹ میلیون رای بعنوان رئیس جمهور منتخب جنبش مدنی ایران برگزیده شده است. جنبشی که با رنگ سبز در جهان شناخته شده است.

دولت کودتا که با تمام قدرت به مقابله مردم ایران آمده و تاکنون دستکم ۸ نفر را به قتل رسانده است، در تدارک تبدیل کودتای انتخاباتی به کودتای تمام عیار است. اولین قدم برای سرکوب خونین جنبش مدنی و مسالمت آمیز مردم ایران، محدود کردن تدریجی فضای اطلاع رسانی است. در چند روز گذشته سیستم های اس ام اس و موبایل در ایران قطع شده، سایت های اینترنتی فیلتر و حتی جی میل مسدود شده اند. تلویزیون ها و رادیو ها گرفتار پارازیت شده اند. حتی سپاه پاسداران سه رادیوی مستقر در خارج از ایران را تهدید کرده است. خبرنگاران خارجی از ایران اخراج شده یا از تجدید ویزای آنها خودداری شده است. در چند روز گذشته حتی یک خبرنگار خارجی هم اجازه ورود به ایران را نیاخته است.

دولت کودتا در عوض، با استفاده از کلیه وسایل از جمله شبکه های رادیو- تلویزیون ایران که در اختیار سپاه پاسداران است، شبانه روز با آشوبگر خواندن مردم، زمینه سرکوب عمومی را فراهم می کند. کودتاگران همچنین سایت های مستقل و طرفدار جنبش مدنی ایران را از طریق آنها اخبار دروغین، تحریک آمیز و تفرقه افکن منتشر می کنند. در چنین شرایطی اطلاع رسانی درست و به موقع از نیازهای اصلی جنبش مدنی مردم ایران است.

خبرگزاری ایران برای پاسخگویی به این نیاز متولد شده تا اخبار صحیح را به اطلاع ایرانیان و رسانه های داخلی و خارجی در سراسر جهان برساند.

خبرنامه فیلم مخملباف - محسن سازگارا - نوشابه امیری - علیرضا نوری زاده - هوشنگ اسدی - ۳۱ خرداد ۱۳۸۸

و بلافاصله "روزنامه سبز" با کمترین امکانات و بدون توجه به سر و شکل ظاهری آن انتشار یافت و تا ۱۴ پیش شماره پیش رفت. اکنون، اولین شماره "روزنامه سبز" در جامه ای نو که می گوشتد براننده جنبش مدنی مردم ایران باشد، منتشر می شود. هدف "روزنامه سبز" که به احتمال زیاد اولین روزنامه ای میلی جهان است، اطلاع رسانی است و با تکیه به جریان ای میل، مسئولین روزنامه بطور مرتب ای میل ها رسیده را مورد بررسی قرار می دهند. می گویند اخبار احتمالی منتشره برای انحراف مسیر مبارزه مدنی را رد کرده و سپس اخبار دیگر را از طریق سایت سبز منتشر کنند. گزیده این خبرها به همراه تحلیل ها، مقالات و اطلاعات مورد نظر توسط روزنامه سبز توسط ای میل انتشار خواهند یافت.

امید است این اقدام، علاوه بر موارد فوق سبب شود که خبرهای ای میلی از یک مرکز برای همگان منتشر شود و از تعدد ارسال یک خبر واحد از منابع گوناگون که سبب تراکم و اتلاف وقت می شود، جلوگیری بعمل آید.

تحلیل هفته

هوشنگ اسدی

تیرماه ۱۳۸۸ تمام شد. حوادث این ماه که ادامه رویدادهای خرداد ماه است، به نوشته بیانیه "جنبش مسلمانان مبارز ایران" سرفصلی جدید در تاریخ معاصر ایران است. این حادثه بی تردید دوران جدیدی را در سر نوشت نظام و جامعه رقم خواهد زد.

در هفته آخر تیرماه، اتفاقات و اعلام مواضع، که مهمترین آنها نماز جمعه ۲۶ تیرماه هاشمی رفسنجانی بود، نشان داد که جامعه به دو پاره مبدل شده و در دو سوی این گسل تاریخی، نیروهای سیاسی در سه خط متمرکز شده اند. نیروهایی که در کشاکش با آنها یا کودتا عقب خواهد نشست، و یا خط خونین برنامه ریزی شده را پیش خواهد برد.

در یک خط نیروهای کودتا ایستاده اند. مسلح به انواع وسایل و نیروهای سرکوب در داخل و دلگرم به پشتیبانی روسیه و بعد چین در جهان. پشاپیش این خط دیگر نه "ان" - محمود احمدی نژاد - بلکه رهبر جمهوری اسلامی قرار دارد. و اکنون دیگر آشکار است که عناصر و نیروهای متعلق به این حزب "پادگانی- طالبانی" از یک مرکز فرماندهی هدایت می شوند، هم در حرف و هم در عمل.

آیت اله سیدعلی خامنه ای، در نقش فرمانده این خط تردید نمی کند که بلافاصله تنها پاراننده خود از "نهضت امام خمینی" یعنی هاشمی رفسنجانی را تهدید به سقوط کند. حسین شریعتمداری هم که بلندگوی اصلی این فرماندهی است، هاشمی، خاتمی، موسوی و کروبی را در تیزترهای ارگان مرکزی کودتا یعنی کیهان تهران به "غرب" می چسباند.

این فکر از زمانی که محمدخاتمی به طور غیرمنتظره در انتخابات پیروز شد و علی اکبر ولایتی، جمهوری اسلامی را به شوری، جریان دوم خرداد را به پروستریکا تشبیه کرد و خاتمی را چون گورباچف دید، به نظریه اصلی خط کودتا تبدیل شد. نظریه ای که با اندیشه خلافت اسلامی آمیخت و از شوونیسم شیعی- ایرانی هم بعنوان ملات استفاده کرد.

اکنون و بعد از کودتای ۲۲ خرداد که بیشتر پرده هکنار رفته است، اعضای شناخته شده حزب "پادگانی- طالبانی" و جوه مختلف نظریه خود را باصراحت بیشتری مطرح می کنند. مصباح یزدی و محمد یزدی جنبه های مذهبی آن را بیان می کنند. حرف مصباح این است: "امروزه بسیاری از افراد حتی حکم رهبری و فرمایشات ایشان را مانند حکم و مصوبات مجلس شورای اسلامی می دانند."

محمد یزدی می گوید: "مشروعیت با مقبولیت تفاوت دارد. مشروعیت حاکمیت در اسلام از طرف خداوند است و مقبولیت حاکمیت با همراهی مردم است." محمد نبی حبیبی - دبیر کل مؤلفه واز شرکای اصلی کودتا- حرف او را دقیقتر می زند: "اگر رای مردم مخالف حکم خدا باشد، با مشکل مشروعیت روبروست."

طبق این فرمول بندی، مخالفین و منتقدین "حاکمیت خدائی" علیه آن "فتنه" می کنند و در "فتنه" به گفته مصباح سه گروه دخیل اند: "گروه اول طراحان فتنه هستند، گروه دوم افرادی هستند که از برپا شدن فتنه ها به منفعت هایی می رسند و گروه آخر کسانی هستند که این فتنه ها هیچ نفع و ضرری برای آنها ندارد."

حجت الاسلام مجتبی دولنوری جانشین نماینده ولی فقیه در سپاه پاسداران با متمم کردن "بسیاری از بزرگان کشور در طراحی فتنه های اخیر" از اکبر هاشمی رفسنجانی به عنوان یکی از مهمترین این افراد نام می برد.

"برادر حسین" نماینده رهبر جمهوری اسلامی در روزنامه کیهان، پیشنهاد محمد خاتمی برای همه پرسی را "بخش دیگری از سناریوی غرب... برای فتنه انگیزی" می خواند و موسوی و کروبی را هم به خاتمی می چسباند.

سر مقاله کیهان هم حرف را تمام می کند. همه نشان می دهد که در شرایط کنونی به "صبر و سعه صدر مأمور" اند و هم آماده "پی کردن شتر فتنه". گفتمانی که از عصر جاهلیت می آید و خواب بردن ایران را به عصر "شتر" می بیند و کاملش چنین است: "دشمن ما آناند و ما نیز منزجر از آنان. بی عقلی و خرد آشفنگی است اگر کسی در این میان، جبهه دشمن و دوست را گم کند و به خیال خود در درون جبهه های خودی پاپیج ملت و حاکمیت شود. البته به صبر و سعه صدر مأموریم در این معرکه. اما خطاست کسی یا کسانی خیال کنند نظام و مردم در برابر خطا و خیانت فقط صبوری می کنند یا احیانا باج می دهند. از اینجا به بعد را نمی توانند پیش بینی کنند و چه بسا خطری کرده باشند پر هزینه و ناسنجیده. جبهه بزرگ انقلاب اگر تا اینجا در برابر فتنه انگیزان بردباری کرده و شکیبایی ورزیده، نه از سر ضعف و انفعال یا خوف که صرفا به اعتبار متابعت از مقتدای عزیزتر از جان بوده است. خطاست گمان کنند اینجا کوفه و علی تنهاست. نه، اگر قرار باشد کسانی از اردوگاه انقلاب بیرون بروند، سر به شورش بگذارند و نصیحت در آنها اثر نکند، ملت بزرگ ایران و مردان پاکبخته و بی تعلق آن پای مولا و مقتدای خویش ایستاده اند. صبر را حدی است و اگر فتنه گران کار به گردن کشی کشانند، با همه تدارک ایا نداریم از پی کردن شتر فتنه که خداوند فرمود «الفتنه اکبر من القتل»."

طبق این نظریه، اکنون "بزرگان نظام" هم به "دشمن" پیوسته اند؛ هاشمی که رئیس دو نهاد مهم جمهوری اسلامی است، باضافه رئیس جمهور و نخست وزیر و رئیس سابق مجلس همگی پروژه آمریکارا پیش می برند.

رویدادهای بعد از کودتا نه تنها این نظریه را از بیخ و بن رد می کند، که چهار مسئول بلندپایه سابق را در دو خط جدا گانه قرار می دهد که در شرایط کنونی با هم وحدت عمل دارند.

محمد خاتمی و محمد هاشمی در خط میانه اند. خواهان تغییر هستند و می گویند از طریق بسیج روحانیون چپ و علمای بزرگ "اسلامیت نظام" را در کنار "جمهوریت" حفظ کنند. اعلام همه پرسی توسط خاتمی و پشتیبانی "روحانیون مبارز" در این متن قابل بررسی است. همانطور که تماس های هاشمی با علمای قم و مشهد.



موج سبز می نویسد: "خبرهای رسیده حاکی از آن است که چند تن از علمای برجسته قم به آیت‌الله خامنه‌ای فشار می‌آورند تا به جای ادامه جانبداری از احمدی‌نژاد، اعتراضات مردم و انتقادات علما را ببینند و بحران سیاسی موجود را با تدبیر حل کنند. قرار است به زودی آیت‌الله جوادی آملی و آیت‌الله امینی به نمایندگی از طرف جمعی از علما که به درخواست هاشمی رفسنجانی برای پیگیری حل بحران کنونی تشکیل شده‌اند، با آیت‌الله خامنه‌ای دیدار کنند و دیدگاههای آن جمع را به وی منتقل سازند. خبرهای دیگر حاکی است تعداد دیگری از روحانیون بلندپایه نیز به طور جداگانه در جلساتی با رهبری، انتقادات تند به وی وارد کرده‌اند. در یکی از این موارد، آیت‌الله خرازی، عضو برجسته جامعه مدرسین، دبی‌ه خون‌های ریخته شده را به گردن رهبر دانسته است."

مهدی کروی می‌گوید: "مقابل چشم مردم جوانان را کشته‌اند و اینک می‌گویند ما اصلاً اسلحه‌ای در اختیار نداشته‌ایم. من به عنوان عضو این نظام از این دروغ‌های واضح و نسجیده شرمند هستم."

و میر حسین موسوی که با صراحت تمام اعلام می‌کند "سنگ‌ها را بسته‌اند و سگ‌ها را باز کرده‌اند" و از "بیداری ملت" خبر می‌دهد، هر دو در کنار ملتی ایستاده‌اند که اکنون جنبش سبز جهانی شده است.

کروی و موسوی در عمل به مردمی پیوسته‌اند که "اصلاحات" را طلب می‌کنند. همه پرس‌ی در باره انتخابات کف و "اصلاحات" سقف خواست مردم است. جهان هم در کنار و همراه مردم ایران است. هم اکنون جمعی از بزرگترین فیلسوفان، روشنفکران و هنرمندان دنیا از اعتصابی در برابر سازمان ملل پشتیبانی می‌کنند که در حمایت جنبش سبز برپا شده است.

ایرانیان در سراسر جهان در وحدتی بی‌سابقه زنجیره سبز جهانی را محکمتر و گسترده‌تر می‌کنند.

دولتهای معتبر جهان هم هنوز دولت کودتا را به رسمیت نشناخته‌اند. رئیس اتحادیه اروپا می‌گوید: "دولت ایران با مشکل مشروعیت روبروست." حرف او بام این است: "قرار نیست تا ابد برای ایران صبر کنیم." هیلاری کلینتون وزیر خارجه اش سخن او را باز می‌کند: "در صورتی که تهران از برنامه‌های هسته‌ای خود دست برندارد و اشیانگتن آماده است چتر دفاعی اش از کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس را توجیه کند. همسایه‌های ایران نگران ترین کشورها از برنامه‌های هسته‌ای تهران هستند. اشیانگتن همچنان مسیر تعامل با ایران را باز گذاشته اما در صورتی که جمهوری اسلامی به برنامه اتمی اش ادامه دهد اقدامات زمین گیر کننده نیز در دست بررسی است." اشاره‌های کلینتون به چنین اقداماتی تشدید تحریم‌های بین‌المللی علیه جمهوری اسلامی ایران ارزیابی می‌شود. یکی از این تحریم‌ها "بنزین" است. تعدادی از اعضای کنگره ایالات متحده روز دوشنبه از باراک اوباما، رئیس‌جمهور آمریکا، می‌خواهند برنامه تشدید تحریم‌های اقتصادی علیه ایران را آماده کنند.

سناتورهای جمهوری خواه، جان کایل و جان مک‌کین، سناتور مستقل جوزف لیبرمن، و سناتور دموکرات، ایوان بای از باراک اوباما خواسته‌اند برای تشدید تحریم‌های اقتصادی ایران برنامه‌ریزی کند تا در صورت عدم توقف برنامه هسته‌ای تهران تا پایان سال ۲۰۰۹ طرح تشدید تحریم‌ها به مورد اجرا گذاشته شود.

پیشتر در اردیبهشت‌ماه گذشته ۲۳ سناتور آمریکایی اعلام کرده بودند که با هدف وادار ساختن تهران به تعلیق غنی‌سازی طرخی را برای بستن راه واردات بنزین به ایران آماده کرده‌اند. مراد ما آغاز شده است. ماه مشروعیت. نزدیک به یک قرن پیش در ماهی چون این، انقلاب شاه را که هم نماینده قدرت بود هم نماد مذهب، وادار کرد فرمان مشروعیت را امضاء کند. کمی بعد در شرایطی مشابه امروز، محمد علیشاه به پشتیبانی بیرون شیخ فضل‌اله نوری - پدر معنوی حاکمان امروز بر ایران - و قوای روسی، به سنگر آزادی که در آن زمان مجلس بود پورش برد و آن رابه توپ بست. بسیاری از اادیخواهان دستگیر شدند. اما مقاومت مردم، کودتای شاه را نافرجام گذاشت و مشروعیت مستقر شد، و زودتر از ژاپن و ترکیه. و حالا بعد از یک و نیم قرن طلب آزادی، قری بعد از پیروزی انقلاب مشروعیت، دو جنبش بزرگ اادیخواهی و یک انقلاب، مردم ایران به روزگاری مشابه در قری استبدادی برگشته‌اند. ژاپن جزوقدرتهای جهانی است. در ترکیه، پاره نو بر جامعه حکم می‌راند. قانون اساسی به همگان اجازه فعالیت سیاسی و اجتماعی می‌دهد. نیروهای مسلح پشتیبان قانون اساسی‌اند.

در ایران ما، در یفا هنوز، پاره کهنه جامعه، بخش نو را به خون می‌کشد. خدایگانی بر بستر خون، تخت قدرت خود و ولیعهدش را استوار می‌کند. نیروهای سرکوب درکار دفاع از او از هیچ جنایتی خود داری نمی‌کنند.

و مردم دوباره متولشده‌اند. سبزند و ایران راسیز می‌خواهند. بار دیگر در مراد ماه، خدای استبداد با ناخدای آزادی در کشاکشند.

احمد شاملو - که نهمین سال خاموشی او در همین ماه است - بود که گفت:

آه اگر آزادی سرودی می‌خواند

کوچک همچون گلوگاه پرنده‌ی،

هیچکجا دیواری فروریخته

بر جای نمی‌ماند

10 روزی که ایران را لرزاند

نوشین احمدی خراسانی

پس از شمارش آراء دهمین دوره ریاست جمهوری و اعلام پیروزی نامنظر آقای احمدی نژاد، جنب و جوشی گسترده با مطالبه حداقلی "احترام به رای مردم" در خیابانهای پایتخت و برخی دیگر از شهرهای کشور آغاز شد. این اعتراض گسترده که در حقیقت، خواستی "حق انتخابات آزاد" را نیز در بطن خود داشت جنبشی بود که پس از اعلام نتایج انتخابات، به نقطه اوج خود رسید، با سرعتی حیرت انگیز در تار و بود کل کشور ایران تنیده شد و در طول 10 روز، به اندازه 10 سال، وقایع و تجارب بسیاری را در تاریخ معاصر کشورمان رقم زد. از این رو سخن گفتن در مورد جنبشی با ابعادی چنین گسترده، و تاثیر بلامنازع آن بر همه ارکان جامعه و بر تمامی جنبش‌های مردمی ایران، (بخصوص که زمان بسیار اندکی از وقوع آن می‌گذرد) بی شک دشوار و با آزمون و خطا و گمانه زنی، عجین است. با این حال در اینجا سعی می‌کنم با احتیاط بسیار، تاثیر متقابل این خیزش عمومی با فعالیت‌های جنبش زنان و برخی از چالش‌هایی را که اخیراً در زیر پوست حرکت عمومی زنان ایجاد کرده، به سهم خود بازگویم، چالش‌ها و پرسش‌هایی که به احتمال زیاد، "سرعت بیش از حد تحولات" سبب شده که پاسخ به آنها به تعویق بیافزند.

شکاف در حاکمیت و فوران جنبش مردم

یکی از دلایل جلوه گری و فرصت به صحنه آمدن جنبش‌های فراگیر مردمی، ایجاد شکاف در حاکمیت هاست و این امر، مختص و منحصر به کشور ما نیست چنانچه بحران‌های اقتصادی نیز سبب تضعیف دولت‌ها و در مواقعی، به ایجاد جنبش‌های اعتراضی و اجتماعی منتهی می‌شود. بروز و فعال شدن گسل‌ها و شکاف‌های درون حکومت‌ها تا حدی موقتی می‌باشد خواهی نخواهی به ظهور جنبش‌ها و ناراضیاتی‌های مردمی و بازتاب آن در حوزه عمومی کمک می‌کند.

زیر تاثیر حوادث و رویدادهای اخیر در آستانه انتخابات دوره دهم ریاست جمهوری، شکاف‌هایی که در زیر پوسته‌ی ساختار حکومتی در طی 15 ساله اخیر به وجود آمده بود، با شتابی سرسام آور به شکاف‌های عریان و عظیم تبدیل شد بی شک ناراضیاتی و مطالبات معوق مانده‌ی اقتدار گوناگون جامعه و مدل تازه و مسالمت‌جویانه گسترش این خواسته‌ها در کشور (حضور جنبش‌های مطالبه محور) نیز طی سال‌های گذشته این گسل‌ها را به تدریج در ساختار حاکمیت فعال تر کرده بود.

با مشاهده فعال شدن این گسل‌ها، سرانجام اکثر قریب به اتفاق نیروها و جنبش‌های اجتماعی به توافق نیروها و با ایجاد فضای اجتماعی برای گفتگوها و بر کاندیدها و بر فضای گفتگومانی جاری در انتخابات تبدیل و بار مسئولیت نمایندگی بخش‌هایی از این خواسته‌ها را بر دوش نامزدهای اصلاح طلب ریاست جمهوری قرار دادند تا از این رهگذر بتوانند به تحقق بخش‌های هر چند کوچک خواسته‌های خود امید یابند. بی شک یکی از مولفه‌های نیرومند و تاثیرگذار بر روندهای حرکتی درون یک جامعه، ایجاد "امید به تغییر" است و بدون حضور این مولفه امکان هیچ تحول مثبتی میسر نیست. برانگیختن امید - به طرزیکه که از دل آن بتواند حرکت و پویایی ایجاد شود - البته نگاه نیازمند نشان دادن افکار و روزمره مردم است. بنابراین "امید به تغییر" در فضای انتخاباتی نیز حاصل حضور فعال کنشگران جامعه مدنی و تلاش بی وقفه جنبش‌های اجتماعی گوناگون، و نیز تحت تاثیر تغییر آرایش در منطقه و جهان بود که سبب شد "امید به تغییر" آرام آرام در افکار عمومی ایرانیان ریشه بگیرد و "انتخابات"، موسم تجمع "امیدهای کوچک" دورمانده از یکدیگر بود.

خوشبختانه در فضای متفاوت و متحول در داخل و در سطح بین‌المللی (از جمله کاهش تنش‌های بین‌المللی به یمن سیاست‌های باراک اوباما)، که در ماههای منتهی به انتخابات ریاست جمهوری دهم شاهد بودیم، و با توجه به هوشیاری و توافق نانوشته و دسته جمعی گروه‌های مختلف فکری و اقتدار گوناگون (که طیف‌های قابل ملاحظه‌ای از نیروهای درون حاکمیت تا نیروهای گوناگون در اعماق جامعه را شامل می‌شد)، امید به ایجاد تغییر، جان تازه‌ای گرفت. توافق در میان طیف بسیار وسیع از نیروهای مختلف جامعه با هدف تغییر، بالاخره سبب شد که حداقل بخش عمده‌ای از طبقه متوسط شهری در کل کشور، در پهنه و پرتو مولفه "امید"، بتواند انرژی و پتانسیل عظیم نهفته خود را آزاد کند.

اما پس از اعلام نامنظر و شوک آور نتایج شمارش آراء انتخاباتی، ناگهان بخش‌هایی از جامعه که برای "تغییری مسالمت آمیز" و در پیوند و همگامی با یکدیگر سعی کرده بودند پروسه تغییر را از طریق "صندوق رای" پی گیرند، با بن بست‌ی بسیار پیچیده روبرو شدند، اما تجربه‌های مکتوب بسیاری نیز در جوامع گوناگون نشان می‌دهد که هر کجا "مردم" به طور گسترده در حرکت‌های دسته جمعی مشارکت کرده‌اند، توانسته‌اند فراتر از چهار چوب‌ها و ظرفیت‌های موجود، فضاهای تازه‌ای را بیافرینند و با ایجاد و تکیه بر "امید"، از بن بست‌ها عبور کنند و چارچوب‌های تنگ را گشوده‌تر سازند. در هر صورت پتانسیل امید به تغییر که از پیش از انتخابات در جامعه انباشته شده بود و هنوز زنده و جوشان بود، روند حرکت را چنان ارتقاء داد که پرتوهای پرامیدش را به همه جای دنیا سرایت داد. آری خیزشی بسیار گسترده برای "احترام به رای مردم" به شکل اقیانوسی بیکران از انسانها وارد خیابان شد. خواست حداقلی و مشترک همه، فقط یک چیز بود: "احترام به رای و حق شهروندی شان".

در نگاه اولیه شاید حضور این خیزش همگانی (که موتور محرکه آن نیز ارزش‌های انسانی و مدرن طبقه متوسط ایران است) چه بسا ناگهانی و فی‌البداهه به نظر آید ولی کنشگران جنبش‌های اجتماعی می‌دانند که این موج عظیم و آرام مردمی، که از سازماندهی هوشمندانه‌ای هم برخوردار بود یک شبه به وجود نیامده و حاصل پروسه‌ای طولانی تر بوده است. اما این حضور گسترده که برآمده از خواسته‌های جنبش‌های مطالبه محور در کشور همچون جنبش زنان، جنبش دانشجویی، جنبش‌های صنفی گوناگون مانند روزنامه نگاران، کارگران، هنرمندان، معلمان و نیز جنبش تاثیرگذار نوگرایی دینی است ماهیتی مدنی (و نه انقلابی) دارد. این حرکت وسیع و آگاهانه (عملی توافقی) بر بستر یک "زمین بازی مشترک" یعنی انتخابات و "صندوق رای" سامان گرفته و توانسته مخرج مشترکی از مطالبات همه جنبش‌ها و اقتدار اجتماعی (البته آن خواسته‌هایی که با پتانسیل موجود در جامعه امکان‌پذیر است) را در قالب یک شعار واحد "انتخابات عادلانه و آزاد" متبلور سازد. این اولین بار در تاریخ معاصر ایران است که مردم تحت تاثیر نیروی آگاهی بخش جنبش‌های اجتماعی موجود کشور، توانستند پس از 30 سال "صندوق رای" را از شکل مرسوم "تکلیفی" و "تزیینی" اش خارج کرده و "حق رای" را پس از سالها به طور جدی و آگاهانه "از آن خود" سازند. اما همین "پروسه" بود که متأسفانه تهدید جدی برای "بخش‌هایی از حاکمیتگ تلقی شد و در نتیجه با خشونت و سرکوب همراه گردید."



اکنون با این مقدمه می‌خواهم به نقش جنبش زنان در این پهنه کارزار بپردازم؛ گرچه واکاوی این پروسه نشان می‌دهد که جنبش زنان، به عنوان بخش فعال جنبش جامعه مدنی ایران، پیش از انتخابات تأثیرش را در پروسه شکل‌گیری تحولاتی که پس از انتخابات روی داد به خوبی برجای گذاشته است؛ به ویژه با تعریف جایگاه مستقل خود در استانه انتخابات ریاست جمهوری در قالب «همگرایی جنبش زنان برای طرح مطالبات در انتخابات»

جنبش زنان در روزهای پر تب و تاب پس از انتخابات، کجا ایستاده بود؟

بسیاری از ما در جنبش زنان در روزهای ملتهب پس از انتخابات، خود را درگیر این پرسش می‌دیدیم که به راستی ما به عنوان فعالان جنبش زنان در میانه‌ی جنبش وسیع کسب حقوق شهروندی (حق برگزاری انتخابات آزاد) کجا ایستاده‌ایم؟ هر چند این پرسش پیش از انتخابات ریاست جمهوری به نوع دیگری مطرح بود. در حقیقت پیش از برآمدن جنبش اعتراضی مردم که پس از انتخابات به شکل وسیعی در خیابانها شکل گرفت، بحث و وظیفه مهم جنبش زنان پاسخگویی به چگونگی رابطه پیچیده اش با «انتخابات دوره دهم ریاست جمهوری» و در مجموع، رابطه متقابل این جنبش با «فضای انتخاباتی» و صندوق رای بود. پیش از وقایع اخیر و هنگامی که بخش بزرگی از فعالان حقوق زن در اوایل اسفندماه سال گذشته فعالیت خود را برای نقش آفرینی و بهره‌گیری از فضای انتخاباتی به نفع مطالبات زنان آغاز کرد و از دل آن، ائتلاف گسترده‌ای از فعالان سکولار و مذهبی، به نام «همگرایی جنبش زنان برای طرح مطالبات در انتخابات» شکل گرفت مانند دیگر جنبش‌های موجود همچون جنبش دانشجویی و... رابطه اش را با «انتخابات» و فضای انتخاباتی، شجاعانه تعریف کرد، از این رو بخشی از پاسخ به پرسش‌های امروز در مورد نقش و جایگاه مستقل جنبش زنان در تحولات پس از انتخابات، یعنی «همگرایی جنبش زنان برای طرح مطالبات در انتخابات» جستجو کرد، یعنی ائتلافی که توانست نسبت اش را با «انتخابات» و «صندوق رای» مشخص سازد. و از این رهگذر، نسبت اش را با «جنبش مدنی» شکل گرفته پس از انتخابات نیز به نوعی مشخص کرده است. در حقیقت نظریه و عمل هوشیارانه‌ی فعالان «همگرایی جنبش زنان برای طرح مطالبات در انتخابات» که برای اولین بار در جنبش معاصر زنان ایران، توانست نسبت خود را با فضای انتخاباتی و «صندوق رای» به طور آگاهانه و مستقل مشخص سازد، در عین حال موفق شد که در پروسه «از آن خود کردن» این حق شهروندی از سوی مردم (و در نتیجه ارتقاء آن از چهارچوب‌های رسمی) نیز آگاهانه مشارکت کند. این استقلال جنبش خود «فضاهایی تازه را خلق کند». فضاهایی بیرون از چهارچوب‌های رسمی و گامی فراتر از مرزهای مرسوم و ظرفیت‌های تعریف شده‌ی انتخابات. همگرایی جنبش زنان همچنین موفق شد که همه‌کاندیداهای ریاست جمهوری را به ارائه برنامه‌ای مجزا دربارۀ زنان، ملتزم سازد و این پیروزی را نمی‌توان دست کم گرفت. گزارش‌های مکتوب و تصویری متعدد از این مجموعه کنش‌های مستقل و ابتکاری، در هر سه سایت فعال جنبش زنان: مدرسه فمینیستی، کنون زنان ایرانی و میدان زنان ثبت و منتشر شده است. بازی ما زنان به همراه فرزندان جوان مان (نسل جوان پس از انقلاب) و با تلاش و فعالیت جانانه‌ی دیگر جنبش‌های مدنی و سیاسی اصلاح طلب، سرآخر موفق شدیم که فضای انتخاباتی را از آن خود سازیم. ما مردم با حضور آگاهانه و فضایی متفاوت از نظم محدودی که معیارهای انتخاباتی موجود (نظمی که دولت معین کرده بود) «فضایی دیگرگونه» آفریدیم که تا سالهای آتی، همه نیروهای خواهان تغییر، در داخل و خارج از کشور از آن تغذیه خواهند کرد. هرچند مسیر حوادث پس از انتخابات، پرسش‌ها و ابهام‌های جدیدی را در مقابل جنبش زنان مطرح ساخته است که برخی از این پرسش‌ها با تکیه به پاسخ‌های پیشینی، قابل اقتناع است ولی برخی از آنها البته نیاز به بازخوانی تجارب به دست آمده، و بحث و تبادل نظر مداوم و شفاف دارد.

همذات‌پنداری با «انقلاب 57»

یکی از ریشه‌های مهم ابهام و سردرگمی برخی از فعالان نسبت به چگونگی حضور جنبش زنان در این خیزش عمومی شاید ناشی از مقایسه جنبش مدنی کنونی با انقلاب سال 57 باشد. و همین قیاس شکلی، احتمالاً سبب ساز چنین قضاوت‌هایی است. به نظر می‌رسد برخی در این روزهای پر تب و تاب گذار سیاسی، که بخش وسیعی از شهروندان مملکت پس از سالها، بر یک خواست حداقلی - احترام به رای خود - یکپارچه شده‌اند و به صورت راهپیمایی‌های چند صد هزار نفری و میلیونی (و تداوم آن در پشت‌بامها با فریاد الله اکبر) خواهان احترام به حقوق شهروندی و رای خود هستند ما زنان نیز مانند روزهای تب آور «انقلاب 57» مبدا که «سرمان کلاه یا روسری دیگری نبود» و با این قضاوت، به ما گوشزد می‌کنند که باید به جای «خواست مشترک و متحد کننده» این جنبش سراسری، به «خواست مستقل و زنانه خود» در این جنبش بپردازیم. اما این تحلیل و «همذات‌پنداری» با روزهای پر تب و تاب انقلاب بهمن 57 به نظر می‌رسد ناشی از درک و قیاس مکانیکی این دو رویداد و نادیده گرفتن «پروسه‌های متفاوت شکل‌گیری این دو جریان اجتماعی» است. این دوستان به واسطه قیاس ظاهری این دو رخداد به این نتیجه می‌رسند که اگر امروز زنان خواسته‌های خود را به طور مستقل مطرح نکنند مانند سال 57 «سرشان کلاه خواهد رفت»، غافل از آنکه زنان چه در همین پروسه انتخابات و چه در طول 15 ساله اخیر توانسته‌اند، «معیارهای جنسیتی» را بر عموم «نخبگان» و «گروه‌های مرجع» و نیز بخش‌ها در کل جامعه تا حد زیادی تحمیل کنند و اتفاقاً این آن روند مبارکی است که باید تداوم بیابد و نه لزوماً حرکت‌های مکانیکی همچون «طرح خواسته‌های صرفاً جنسیتی» در یک تندباز بزرگ سیاسی و مقطعی، که اکثر جنبش‌های اجتماعی و مطالبه محور کشور در این «زمین مشترک» بر سر یک «خواست معین و حداقلی» توافق کرده‌اند. می‌خواهم بگویم اگر در انقلاب سال 57، «سر زنان کلاه‌رفته است» و خواسته‌های آنان نادیده گرفته شده است احتمالاً به خاطر آن نیست که در نقطه «اوج انقلاب»، زنان مثلاً یادشان رفته بود که «خواست‌های خود» را در تظاهرات گسترده‌ای که به راه افتاد فریاد بزنند، بلکه احتمالاً ناشی از آن بوده است که زنان در پروسه بلندمدت شکل‌گیری آن تحول اجتماعی (انقلاب بهمن 57) اساساً خواسته‌های مستقل خود را توین و عمومی نکرده بودند که بعد بخواهند با پشتوانه آن «پروسه» و شکل دادن به «معیارهای جنسیتی» و البته با همیاری نیروهای موجود در آن تحول اجتماعی از بروز اقدامات زن‌ستیزانه جلوگیری کنند. یعنی این ضعف و غفلت، ناشی از آن بوده که در سی‌چهل سال پیش، اکثر زنان منتقد وضع موجود، «مطالبات جنسیتی و مشخص» نداشته‌اند یعنی آگاهی جنسیتی به صورت مستقل و گسترده در میان زنان ایرانی اساساً وجود خارجی نداشته است که این آگاهی جنسیتی و مطالبات برآمده از آن، بتوانند در پروسه درازمدت شکل‌گیری خیزش‌های میلیونی مردم و حتا در پروسه شکل‌گیری «رهبری انقلاب» تأثیر جدی و تعیین‌کننده بگذارند. در حقیقت زنان در آن دوران، خواسته‌هایی غیر از «ضدیت با امپریالیسم» و «سرنگونی شاه» را شکل نداده و عمومی نکرده بودند. این درحالی است که زنان همچون دیگر اقشار و اصناف، در صورتی موفق می‌شوند خواسته‌های مستقل خود را پیش‌برند که بتوانند در پروسه‌ای بلندمدت (پیش از «روز واقعه») و در شکل‌گیری و جهت‌یابی یک جنبش عمومی واقعا تأثیرگذار باشند و یا در شکل‌گیری رهبری جنبش نقش داشته باشند. یعنی توانسته باشند «خواست‌های مستقل خود» را با حوصله‌ای شگرف و تلاش پیوسته و خستگی‌ناپذیر، به یکی از «معیارهای» انتخاب «کادرهای رهبری جنبش» و نیز «جهت‌گیری جنبش» تبدیل کرده باشند. شبیه عمل موفقیت‌آمیزی که در این دوره تاریخی به وقوع پیوست و جنبش زنان طی بیش از یک دهه فعالیت جانانه و پرداخت هزینه‌های گزاف، سرانجام موفق شد که با اتکا به نیروی خود و در قالب یک جنبش نیرومند، مطالبات مستقل خود را حتا به رهبران اصلاح طلب و کاندیداها برای ریاست جمهوری و بخش بزرگی از جامعه مدنی کشور بقبولاند. اگر انقلاب بهمن 57 طی پروسه شکل‌گیری اش، بدون «خواست‌های زنانه» فرارویید، اما جنبش مسالمت‌آمیز کنونی، بخشا حاصل تجمعات، حرکت‌ها و فعالیت‌های مستمر گروه‌ها و جنبش‌های مدنی مختلف از جمله جنبش زنان طی 15 ساله گذشته است که سبب شده امروز «هیچ» نیرویی بدون گذر از فیلتر خواسته‌های زنان نتواند مشروعیتی برای خود کسب کند. اما در دوران گذشته، وقتی که جامعه ما ایستادن تحولات سیاسی شده بود زنان ایرانی به جای پیگیری مطالبات حیاتی خود، متأسفانه صرفاً در شکل‌گیری همان خواسته‌های کلان سیاسی (سرنگونی شاه) نقش داشتند و نه خواسته‌های خودشان. و متأسفانه بعد «از مرگ سهراب» به فکر چاره افتادند که دیگر نمی‌شد کاری کرد. برای نمونه «اتحاد ملی زنان» پس از پیروزی انقلاب و بعد از تظاهرات بزرگ زنان در هشت مارس سال 1358 فعالیت جدی خود را آغاز کرد. می‌خواهم تأکید کنم که در موقعیت و زمانی که رهبری جنبش مشخص شده و جهت‌گیری‌های انقلاب تعیین شده است دیگر کار از کار گذشته و ما زنان هرگز نتوانستیم در مقاطع پر تب و تاب و هیجانی که میلیون‌ها مردم به خیابانها می‌آمدند در تعیین مسیر تحولات و تحمیل مطالبات مان به رهبری جنبش نقش داشته باشیم. بر این قیاس، معتقدم که همذات‌پنداری و تطبیق مکانیکی جنبش مدنی کنونی با انقلاب 57، ناشی از تقلیل‌گرایی و نشناختن بافت تحولات معاصر ایران است.

عبور از شعار اصلی این جنبش

در این جنبش وسیع عمومی که ماهیتی مدنی و اصلاح‌طلبانه دارد و هدف اش «احترام به حق رای مردم» و «حق برخوردی از انتخابات آزاد» است در هفته دوم پس از رای‌گیری، یعنی پس از اعمال خشونت‌های دولتی و حاکم شدن جو تشنج در سطح جامعه، شاهد آن بودیم که برخی از گروه‌ها بلافاصله خواهان «فراروی و عبور از مطالبه اصلی» این جنبش بودند. برخی از باران جنبش زنان هم یادآوری می‌کردند که «خواست‌های مشخص زنان» در این جنبش عمومی «مکم شده» و برخی نیز بحث «ادیکال کردن» خواسته‌های این جنبش را مطرح می‌ساختند. به نظر هر دوی این دیدگاه‌ها بعید است که بتواند کمکی به این جنبش بکند حتا بعید است که به تعمیق خواسته‌های جنبش‌های فعال در این خیزش عمومی نیز یاری برساند. اگر به پروسه شکل‌گیری این جنبش مدنی نگاه کنیم اتفاقاً می‌بینیم خواسته این جنبش عمومی «برآیندی از خواسته‌های جنبش‌های اجتماعی گوناگون» است که در یک زمین بازی مشترک شکل گرفته است و این همان نقطه «همبستگی بین جنبش‌هاست» یعنی همبستگی در «یک زمین بازی مشترک». «یک فرضیه اگر درست باشد که مطالبه اصلی خیزش مردمی و مسالمت‌آمیز کنونی یعنی «انتخابات آزاد» و «احترام به رای مردم» برآیندی از خواسته‌هایی است که از دل تلاش‌های پیش از انتخابات شکل گرفته، آنگاه «جزبه» «مطالبه اصلی» که راستی چه کمکی می‌تواند به جنبش زنان و یا به خود این جنبش عمومی بکند؟ چرا که برآیند خواسته‌ها به معنی «جمع عددی خواسته‌های مختلف گروه‌ها» نیست بلکه خواسته‌ای است مشترک برای تسهیل در رسیدن گروه‌های مختلف به درخواست‌های خاص خود. همانطور که مطالبات مطرح در همگرایی جنبش زنان، جمع عددی خواسته‌های گروه‌های مختلف زنان نبود، بلکه برآیندی از آن خواسته‌های گوناگون بود. از سوی دیگر اگر این خیزش مردمی را یک جنبش وسیع و همگانی «مطالبه محور» بدانیم و نه یک «انقلاب»، لابد بر اساس تجربه مان در جنبش زنان می‌توانیم بگویم که هر جنبش و حرکت دسته



جمعی که بر محور «مطالبه ای مشخص و معین» شکل گرفته، اگر توسط عده ای (ظاهراً رادیکال) بخواهد سمت و سوهای دیگری بگیرد و موضوع مرکزی اش - که باعث وحدت و مشارکت داوطلبانه اقبال و گروه های مختلف شده - احیانا تجزیه و تکه تکه شود بی شک نه تنها آن جنبش را به سمت درخواست ها و مطالبات «رادیکال تر» رهنمون نخواهد شد بلکه همان جنبش به راه افتاده را نیز از درون، متفرق و بلاموضوع خواهد کرد.

منظور آن نیست که هیچ جنبش رادیکال و ساختار شکن نباید در جامعه ایجاد شود یا جامعه حق ندارد به مرز «فرا موضوع» ها در یک جنبش، گرایش پیدا کند بلکه می خواهم بگویم که هر جنبش مندی یا سیاسی که مطالباتش از پیش معین شده و یا بر اساس توافقی نانوشته و عمومی، بر پایه «مطالبه ای خاص» شکل می گیرد، برای آنکه نیروهای خود را همواره در کنار خود داشته باشد و نیز بتواند نیروهای جدید را هم جذب کند، ناگزیر است که سطح مطالبه خود را در همان چهارچوبی که توافق کرده و بر آن استوار شده، حفظ کند. بی شک حفظ این محور اصلی (و موضوع مرکزی اش) در شرایط هیجان آور و نیز در وضعیت سرکوب شدید، البته که بسیار دشوار است، اما تجربه ما در جنبش زنان به دفعات ثابت نموده که تنها راه تداوم حرکت و انسجام جنبش (لااقل در دوره های آغازین)، تا آن جا که مقدر باشد حفظ محورهای مورد اجماع و توافق است. در غیر این صورت یعنی دور زدن توافقات و تحمیل مطالبات جدید بر جنبش، (پیش از موقع و در مرحله اولیه)، سبب می شود که قبل از آنکه جنبش رشد و عمق یابد اتفاقاً تقلیل یابد و در نهایت، پراکنده شود.

پالایش نمادهای جنبش دموکراسی خواهی ایرانیان

اعتلای جنبش وسیع اعتراضی شهروندان در دو هفته اخیر، بزرگترین حرکت مدنی و دموکراسی خواهانه در جامعه ایران پس از سی سال به شمار می رود. این خیزش مسالمت آمیز نشان دهنده پتانسیل متراکم و نیاز سرکوب شده ای جامعه ما به دموکراسی و حقوق شهروندی است. در حقیقت چالش اصلی در این جنبش مدنی و گسترده، بین «نیروهای مذهبی با نیروهای غیرمذهبی» یا بین «شهروندمسلمان با شهروند سکولار» نیست، کما اینکه در هر دو سوی معادله (چه مدافعان نتیجه انتخابات و چه مخالفان آن)، هم مذهبی ها و هم غیرمذهبی ها فعال بوده و هستند، و در همایش ها و راهپیمایی های پیش و پس از رای گیری شرکت داشته اند.

چالش اصلی در برآمد این خیزش همگانی در واقع بین «گردن نهادن بر خواسته مردم» با «گردن کشی در مقابل مردم» است و یا بهتر بگوییم: خواست «ایجاد فضای دموکراتیک» در مقابل فضای استبدادی و کودتایی در جامعه بوده است. بنابراین سبب ها و نمادهایی که در این جنبش مدنی مورد استفاده قرار گرفت نیز بی شک نمی توانست بر اساس تقسیمات ایدئولوژیک «غیرمذهبی / مذهبی» یا «مدرن / سنتی» باشد بلکه نمادهای به کار گرفته شده (هم از سوی دولت و هم مردم)، بر اساس و پایه «غیردموکراتیک / دموکراتیک» استوار شد و مورد بهره برداری همگان قرار گرفت. بهره گیری از سبب های ترکیبی همچون «الله اکبر / تنگ بر دیکتاتور» یا «اعتکاف / اعتصاب» از سوی مردم، و از سوی دولت نیز بهره گیری از سبب های ترکیبی (ناسیونالیستی آمیخته با ارزش های بنیادگرایانه مذهبی) همچون استفاده از سرودهای ملی و سکولار (سرود «ای ایران، ای مرز پر گهر») و پرچم سه رنگ ایران، یا استفاده از تصویر «دخترانی با آرایش و رفتار غیراسلامی که تصاویر آقای احمدی نژاد را در دست دارند» به دفعات قابل مشاهده بود.

این موارد همگی نشاندهنده آن است که تضاد و چالش اصلی در این جنبش عمومی بر سر «اسلامی بودن و غیراسلامی بودن» نیست بلکه در حقیقت بر سر «دموکراسی خواهی با اقتدارگرایی» است. آری، وقایع اخیر آشکارا نشان داد که چالش اصلی و نیاز عمومی این مرحله از تاریخ ایران، «حقوق دموکراتیک مردم» یعنی استقرار دموکراسی است.

اما دغدغه برخی از افراد سیاسی ایدئولوژیک نسل قبل، برای «مذهب زدایی» از نمادهای این جنبش دموکراتیک، و غیر ترکیبی نمودن آن (یکدست کردن نمادها) شاید به این دلیل است که این دوستان همواره تضاد و دعوی اصلی خود را «اسلام و غیراسلام» تعریف کرده اند و همچنان بر معیارهای ایدئولوژیک و تک ساحتی گذشته خود پای می فشردند. در نتیجه ای این برخورد ایدئولوژیک، متأسفانه به طرز مکانیکی، خطر اسلامی شدن دوباره جامعه که در زمان آنها (انقلاب سال 1357) اتفاق افتاد را به نسل ما گوشزد می کنند بدون آنکه متوجه باشند که بن مایه و گوهر این جنبش از اساس و به ماهیت، با انقلاب سال 57 تفاوت دارد.

روشن است که این طرز برخورد ذهفی، نه تنها کمکی به این جنبش وسیع دموکراتیک نمی کند بلکه باز هم به دلیل نشناختن بافت فرهنگی جامعه معاصر ایران، خواهی خواهی سبب تضعیف و تشتت درونی این جنبش می شود. واقعیت آن است که در این جنبش طیف گسترده ای از «طبقه متوسط مدرن» فعال است و از قضا «طبقه متوسط مدرن» در هیچ جای دنیا لزوماً از «آدم های غیرمذهبی» تشکیل نشده. تفوق ارزش های طبقه متوسط مدرن هم لزوماً به معنا و مفهوم «ارزش های غیرمذهبی» نیست بلکه خیلی ساده به این معنی است که نخبگان این طبقه، خواهان مشارکت در سرنوشت سیاسی خود هستند و بنا دارند که عنصر «عقلانیت» در مدیریت جامعه و نیز «حق تعیین سرنوشت توسط مردم» به رسمیت شناخته شود [می توان به طنز گفت که اگر طبقه متوسط مدرن سکولار در زمان شاه توانست با همان ارزش های غیرمذهبی خود یک حاکمیت دینی را بر سر کار بیاورد، لابد طبقه متوسط مدرن مذهبی امروز خواهد توانست با ارزش های دینی خود یک دولت دینی - نظامی را تبدیل به دولتی عقلانی و سکولار بکند].

هیچکدام از این مولفه های «مدرن» ربط مستقیمی به «مذهب» یا «لامذهبی» پیدا نمی کند و شاید به همین دلیل است که می بینیم طبقه متوسط با فاصله گرفتن از دیوارهای زخم و صاف کشی های مرسوم، و نیز تحت تاثیر تلاش عظیم و بی سابقه جنبش های مختلف مطالبه محور، سرانجام از فرصت سیاسی و لحظه ای تاریخی به دست آمده بهره گرفته و به خیزش عمومی در آمده است و «صندوق رای» را «زمین مشترک» خود قرار داده است.

تفکیک نمادها و کانال های ورودی جنبش

اما بدون شک این یک جنبش مدنی و دموکراتیک است و برای آنکه بتواند سبب های خود را از «آلودگی های» احتمالی، پاکیزه و استریل نگه دارد ناگزیر است که معیارهایی منطبق با توافقات جمعی و دموکراتیک این جنبش مدنی به کار ببرد و نه «معیارهای گروهی و جناحی و ایدئولوژیک». اگر ما ابعاد و مضامین این جنبش مدنی را به درستی بشناسیم و شکل گیری آن را در پروسه ای که در سال های اخیر طی شد به خوبی تحلیل کنیم متوجه خواهیم شد که خواسته اصلی این خیزش عظیم و شگفتی آور، خواسته ای مشخصاً «دموکراتیک» است و نه خواسته ای سکولار یا مذهبی. از این رو برای آنکه سبب ها و نمادهای دموکراتیک این جنبش حفظ و تقویت شود و بتواند گسترش یابد، به ناگزیر باید از قانون اصلی خودش پیروی کند یعنی از قوانین دموکراتیک. از این روست که ما مردم نیاز داریم هر سبب جدیدی که به این جنبش وارد می شود را با توجه به ارزش های بنیادی این جنبش (که خمیره ای «مسالمت آمیز»، «مدنی» و «دموکراتیک» دارد) تفکیک سازیم و «سره را از ناسره» جدا کنیم. اما اگر بخواهیم به جای آنکه سبب های این جنبش را نه بر معیار «دموکراتیک» که بر معیارهای دیگری همچون «مذهبی و غیرمذهبی» تفکیک سازیم آن موقع است که به گسترش و پایداری این جنبش لطمه می زنیم.

بخش هایی از آنچه که در روش و استفاده از سبب ها در این جنبش مدنی اتفاق افتاد ناشی از «ارزش های سیاسی جنبش دانشجویی و احزاب موجود» و بخش هایی نیز ناشی از «ارزش های مدنی جنبش زنان و جنبش سندیکایی کشورمان» بود. اما به نظر می رسد تاثیر ماندگار ارزش های جنبش زنان [یعنی مسالمت آمیز بودن و غیرتقابل بودن]، معیاری است که می تواند با بن مایه این جنبش عمومی و مسالمت آمیز هماهنگ تر باشد و در آینده سبب تعمیق و باروری آن گردد. صحنه هایی که ما در تجمعات و تظاهرات مختلف در جنبش گسترده مردمی در این دو هفته شاهد بودیم گاه متناقض بود. این تناقضات که ای بسا سبب رنجش بعضی از دوستان هم می شد به نظرم از نوپا بودن و عدم تثبیت و عمق ارزش های دموکراتیک در آن حکایت داشت و گاه به سمت برخی از ارزش های ریشه گرفته در جنبش دانشجویی (که معمولاً تقابلی است) گرایش پیدا کرد.

هرچند راهپیمایی سکوت و یا حرکت های مدنی در هفته اول بعد از رای گیری، به صورتی آگاهانه، منطبق بر ارزش هایی بود که ما زنان سال ها در جنبش دموکراتیک و مسالمت جویانه خود بر آن پای فشرده بودیم و به عنوان بخشی از جامعه مدنی کشورمان، سعی در ترویج آن داشتیم اما صحنه های خشونت در هفته دوم نشان داد که ما هنوز راه بسیار طولانی تا نهادینه شدن ارزش ها و روش های بی خشونت و مدنی در پیش داریم.

از این رو آنچه که به نظر می رسد در این جنبش می تواند معیار مناسبی برای سنجش و تفکیک سره از ناسره باشد حقیقتاً سبب های دو بنی و ثنوی (مذهبی / غیرمذهبی) نیست بلکه سبب ها و حرکت های غیرخشونت آمیز است... بی شک این جنبش مدنی که همه ما بر «دموکراتیک بودن و دموکراسی خواه بودن» آن تأیید داریم باید نقطه «حساسیت» و معیار خود را بر «دموکراتیک و غیرخشونت آمیز» بودن نمادهایش بگذارد تا در آینده، جایگزین نظام نمادین پرخشونت جامعه شود.

از طرفی، سبب های این جنبش لزوماً با معیار «مذهبی / غیرمذهبی» بودن تفکیک نمی شوند چرا که یک سبب «غیر مذهبی» به همان غلظت و شدت یک سبب «مذهبی» می تواند خشونت آمیز یا صلح طلبانه باشد. در این جنبش عمومی که پس از اعلام نتایج انتخابات به وجود آمد، هم گروه های مذهبی و هم غیرمذهبی فعال بوده و هستند از این رو خیلی طبیعی است که نمادهای این جنبش نیز «ترکیبی» باشد از نیروهای سازنده آن، در نتیجه «حذف» نمادهای مختلف و ترکیبی، و یکدست سازی نمادها، از اساس، رفتاری «غیردموکراتیک» و خشن است، به همین دلیل نمی تواند در جنبشی که اهداف و روش های دموکراتیک دارد (با مدعی چنین اهدافی است) قابل پذیرش باشد. حذف نمادهای گروه های مختلف در این جنبش، در آینده به «حذف افراد و گروه های» آن خواهد انجامید بنابراین هر فرد و گروه و دسته ای که خواهان «حذف» شود، نطفه «خشونت» را خواهد کاشت که بعدها ممکن است دامن خودش را هم بگیرد. از این زاویه است که تصویر یک دختر به اصطلاح «بدحجاب» در حال «سنگ پرتی» یا تصویر پسر جوانی بسیار امروزی در حالی که موتوری را آتش می زند، اگر به عنوان نماد «قدرت» جنبش پذیرفته شود، بی شک این جنبش را از اهداف و بن مایه اش دور می سازد. درحالی که این تصاویر لزوماً «مذهبی» نیستند، اما از آن جایی که «تداعی کننده» خشونت است، می توانند عملکرد «اسمازتری» یا این جنبش داشته باشند مثلاً «رنگ سبز» که برخی آن را سببلی «مذهبی» می دانند.

می خواهم بگویم حساسیت و پس زدن «نمادهای خشونت آفرین» است که می تواند به این جنبش کمک کند و نه حساسیت بر نمادهای غیرخشونت آمیز مذهبی (مثل رنگ سبز) که از قضا متعلق به بخشی از نیروهای فعال درون این جنبش است.

اما مسئله مهم دیگر آنکه متأسفانه می بینیم پذیرش روش های «غیرخشونت آمیز» از سوی برخی از فعالان سیاسی به صورت تقلیل گراییه یعنی صرفاً به عنوان «تاکتیک»، تلقی و ترویج می شود، درحالی که به نظر می رسد اگر رفتار مدنی و مقاومت بی خشونت بخواهد در جامعه ما ریشه بگذارد و نهادینه شود، نمی توان آن را به محدوده تنگ یک «ابزار» (تاکتیک) تقلیل داد بلکه می بایست آن را به «استراتژی» و «هدف و الای جنبش دموکراسی خواهی» مردم ایران ارتقاء داد. مادام که استقرار حرکت های بی خشونت را «هدف» خود قرار دهیم می توانیم آن را به عنوان مجموعه ای از «ارزش

های اخلاقی، تدوین و سپس ترویج کنیم اما اگر صرفاً آن را به عنوان «تاکتیکی» برای خنثا کردن حرکت های سرکوبگران در نظر بگیریم بی شک این روش در ضمیر جامعه نهادینه نخواهد شد و جنبش های مدنی را از آلودگی به خشونت مصون نخواهد کرد.

برخی از تحلیل گران با توجه به نحوه حرکت این جنبش و مطالبه اصلی آن [احترام به حق رای] و نیز با تاکید نسبت به پایگاه اجتماعی اش - که طبقه متوسط است - آن را کاملاً مسالمت آمیز و حتا «گاندی وار» توصیف کرده اند. بی شک مجموعه این جنبش و خیزش همگانی، در کلیت خود، غیرخشونت آمیز بوده است و راهپیمایی عظیم میلیونی مردم در روز دوشنبه بیست و پنجم خرداد ماه و ادامه اش در سه روز پس از آن، این مدنیت و مسالمت را به طرز غیر قابل انکاری نشان داد. مردم در خلال راهپیمایی های چند صد هزار نفری، حتا از شعار دادن هم پرهیز کردند چه برسد به شکستن شیشه یا صدمه زدن به اموال عمومی. با این وجود اما این رفتار متمدنانه و بی بدیل تاریخی، تا لحظه ای مداوم داشت که با استبداد و خشونت دولتی رو به رو نشده بود. از روز شنبه سی خرداد که نیروهای گارد ویژه و ضد شورش وارد صحنه شدند و دست به خشونت آلودند برخی از جوانان نیز به دفاع پرداختند و با پرتاب سنگ، به مقابله دست زدند. یعنی تجربه مترکم شده از شیوه مقابله با نیروهای پلیس که طی سی سال توسط تبلیغات مداوم صدا و سیما به خورد جوانان داده شده بود بی اختیار و لاجرم در حافظه شان در مقابل چشمان شان جان گرفت و مثل جوانان فلسطینی و تحت تاثیر انبوه سرپال ها و فیلم هایی که از روزهای انقلاب 57 در تلویزیون دیده بودند ناخودآگاه و عکس العملی به سنگ پراکنی دست زدند.

ترویج اصول «زیبایی شناسی» روش های بی خشونت

غرض از آوردن این مثال ها و بحث ها آن بود که ما فعالان مدنی برای تعمیق و گسترش «روش های دفاع بی خشونت» بیش از آنکه به تشریح فنی (چند و چون در تکنیک های اجرایی) این روش ها احتیاج داشته باشیم باید بتوانیم در مقابل پرسش های پرحرارت و عاجل جوانان پاسخ دهیم و بگوییم که به راستی «چرا خشونت حتا در هنگام دفاع از خود نیز نمی تواند کمکی به جنبش مدنی مردم سرزمین مان بکند یعنی هرگز نمی تواند ما را به جامعه ای دموکراتیک و عاری از خشونت برساند».

برای آنکه سنگ بنای ارزش های جامعه ای سالم و دموکراتیک را امروز و در همین لحظات ملتعب، بنا نهیم و افعا نیاز داریم که بنیادهای عمیق و انسانی فلسفه مبارزه بی خشونت را از سطح نازل «تاکتیکی»، «ارتقاء بدیم و به سطح «هدف» و «بنیادهای اخلاقی» این جنبش سوق دهیم. باید جوانانی که در برابر «خشونت» پلیس، سراقکنده و عصبانی می شوند (و در نتیجه) رفتار های غریزی و واکنشی در دفاع از خود نشان می دهند) به طرز آموزش ببینند که به دلیل کتک خوردن از پلیس ضد شورش، احساس سر افکنگی پیدا نکنند و قانع شوند و مطمئن باشند که افراد ضارب و ظالم هستند که در مقابل همه دنیا، سر افکنده اند. جوانانی که خواهان دموکراسی هستند باید یقین حاصل کنند که نشان دادن بردباری و مسالمت جویی در مقابل خشونت سرکوبگران، عین شجاعت و استواری و بزرگی است. و معنای واقعی «قدرت» نه در «واکنش خشونت آمیز» که اتفاقاً در «تحمل و بردباری و تداوم راه» است.

بی شک اگر حرکت های غیرخشونت آمیز از سطح تاکتیکی، به سطح زیبایی شناسی و فلسفه این حرکت ارتقاء یابد آن گاه «سمبل های قدرت» این جنبش از «تصاویر سنگ پرانی» به «تصاویری دیگر»، «مرگ» و «خشونت» در برابر آنان به تصویر می کشیند. به نظر می رسد چنین تصویری است که می تواند نماد «قدرت» این جنبش باشد.

بنابراین، وظایف خطیری در مقابل همه ما قرار گرفته است تا جایی که ناگزیر هستیم نسبت به شمار انبوهی از مفاهیم مرسوم و بنیادگرفته در فرهنگ سیاسی و مذهبی مان، تجدید نظر کنیم و صدها و هزاران کلید واژه و صفت و تفسیر ها را با تکیه بر ارزش های مدرن بی خشونت، از نو مفهوم سازی بکنیم. از جمله معنای «شجاعت»، «غیرت»، «شهادت»، «خون در مقابل گلوله»، «می کشم، آنکه براندم گشت»، «ایرانی بی غیرت...» و صدها نوع دیگر از این واژه ها و شعارها و نمادها...

در روابط اجتماعی ما که به لحاظ تاریخی، با ارزش های خشونت آمیز، به طرز عمیق درآمخته، روشن است که تدوین و ترویج اصول زیبایی شناسی حرکت های بی خشونت، گسترش مبانی فلسفی آن، و استقرار نظامی فریه از ارزش های نوین اخلاقی و دینی و خیلی چیزهای دیگر نیاز هست تا بتوانیم آرام آرام به «اهداف دموکراتیک» جنبش مدنی و بی خشونت کنونی نائل شویم. بی شک جنبش زنان یکی از جنبش هایی است که می تواند در این مورد کمک بزرگی به جنبش دموکراسی خواهی مردم بکند.

چرا که زنان در طول قرن ها و هزاره ها همواره مورد خشونت بوده اند، با گوشت و پوست خود و در زندگی روزمره، سرکوب و استبداد را لمس کرده اند، در نتیجه آموخته اند که برخورد های واکنشی و خشونت آمیز لزوماً نتوانسته است زندگی صلح آمیز و بدون خشونت برای آنان فراهم سازد.

«خشونت»، چرخش معیوب مردابی است که اگر به طور ریشه ای با آن مبارزه نشود همه ما ایرانیان را در مغاک عفن خود فرو می برد، چه دولتمردان و چه مردم، چه «آنان که حق دارند و چه آنان که حق ندارند». زیرا ما زنان عمیقاً درک کرده ایم که حتا اگر به لحاظ فیزیکی و فردی و یا در «موقعیت برتر حرکتی» توان مقابله خشن با خشونت هایی که به ما تحمیل می شود داشته باشیم باز هم «خشونت» از روابط اجتماعی، ریشه کن نمی شود زیرا خشونت ورزی (حتا در مقام دفاع) ماهیتی چنان شوم و لزج و دیرپا دارد که زندگی ما را فارغ از داشتن یا نداشتن «توانایی های فیزیکی» بالاخره به لجن زار فرو می برد، از این روست که طی قرن های متمادی درک کرده ایم که تنها در جامعه ای که هرگونه خشونتی تقبیح شود امکان دارد وضعیت زندگی ما زنان و دیگر شهروندان بهبود یابد. ما با همه هستی خود درک کرده ایم که رفع خشونت در حوزه فردی امکان پذیر نیست و این کار یک «مسئولیت و امکان جمعی» است و نه یک «امکان فردی». چراکه اساساً این خشونت توسط «چرخه ای جمعی» و در یک سیستم چندلایه و بسیار گسترده اعمال می شود و از این رو هیچ کس به «نتایج» قادر به دفع آن نیست. هنگامی که شور و حرارت جوانانی را می بینیم که تصور می کنند با «انتقام» و «واکنش خشونت آمیز لحظه ای» می توانند خشونت و تحقیری را که از سوی پلیس به آنان اعمال می شود دفع کنند و دق دل شان را خالی کنند، بلافاصله به نقش و ضرورت ارزش های صلح طلبانه جنبش زنان (به دلیل موقعیت زنانه - مادرانه شان، و فرودستی که زنان در همه جهان دارند) بیشتر پی می بریم.

اکنون چه می توانیم بکنیم؟

امروز یکی از مهم ترین وظایف فعالان مدنی به ویژه کنشگران جنبش زنان، آموزش و بسط روش های مدنی و مسالمت آمیز مقابله با خشونت پلیس، و انتقال مسئولانه ی آن به جوانان هوادار دموکراسی است، که البته نیاز به کمک همه اندیشمندان جامعه دارد.

می توانیم به فرزندان مان، به نسل جوان امروز، با امانت داری و صراحت بیشتری تجارب مبارزات مان را انتقال دهیم و به آنان نشان دهیم که اگر واقعا خواهان جامعه و روابطی عادلانه هستند، شرط اول اش، بردباری است، دندان خشم بر جگر خسته بستن، با دل خونین لب خندان نشان دادن، و تحمل صبورانه سختی های متعددی است که در راه طولانی مبارزه، بر ما تحمیل می شود. همچنین می توانیم به جوانان سرزمین مان خاطر نشان کنیم که ما زنان برای یک کار کوچک و پیش پا افتاده (جمع کردن یک میلیون امضاء و بردن آن به مجلس شورای اسلامی) سه سال درگیر داغ و درفش و زندان و بدنامی شدیم ولی با صبر و بردباری، این سختی ها و تحقیرها را تحمل کردیم. به آنان یادآوری کنیم که هر بار تجمع مسالمت آمیز برگزار کرده ایم با باتوم و کتک روبرو شده ایم ولی هرگز مقابله به مثل نکرده ایم. حتا وقتی به زندان رفته ایم یا امید فریاد تری تجارب و آگاهی مان را با زندان بانان خود تقسیم کرده ایم زیرا آنان را نیز همچون خودمان، دربند و حصار دیده ایم.

ایران خانه مشترک همه ما ایرانیان - با هر مذهب و مشرب متفاوت فکری - است. باید از گسترش فضای خشم و گلوله و کین ورزی واقعا جلوگیری شود. ما باید درک کنیم که مقاومت مدنی، هر چند شیوه و روشی انسانی و اخلاقی است ولی با سختی بسیار همراه است. به دست آوردن پیروزی در «کوتاه مدت» و واقعا ممکن نیست، باید «آهسته و پیوسته» حرکت کنیم، پس روشن است که هنوز راه درازی در پیش داریم. زیرا می دانیم که فرهنگ و سنت های سیاسی جامعه، بسیار آهسته و بطنی تغییر می کند.

اگر مهلتا گاندی توانست جامعه متکثر و به شدت تحقیر شده ی هند را از میان منجلا ب حقارت و توهین و سرکوب خشونت بار، با روشی صلح جویانه و غیرخشونت آمیز به سر منزل مقصود برساند حاصل سالها و دهه ها آموزش چهره به چهره، انتشار صدها کتاب و هزاران خطابه و تدوین صبورانه ادبیات این شکل از مبارزه بوده است. برای آنکه جنبش مدنی ما غیرخشونت آمیز باقی بماند باید «قدرت» آن، نه از «خون»، «مشت های گرده کرده»، «رگ های برآمده گردن» و «غیرت» و... ناشی شود بلکه باید از «تحمل»، «تداوم»، «تفکر» یعنی از خود «زندگی» و... نشأت بگیرد.

بی شک، آینده این جنبش عمومی و دموکراتیک در گرو استقرار چنین ارزش های صلح طلبانه ای است.

برنده کیست؟

فریبرز بقایی

دهمین انتخابات ریاست جمهوری با شرکت چهار نامزد در انتخاباتی دو درجه ای در ۲۲ خرداد انجام گرفت. آنچه اکنون محرز است و همه بر آن توافق دارند این است که در این انتخابات قریب ۸۴ درصد واجدین شرایط شرکت کردند. در مورد نتیجه این انتخابات بین نامزد های شرکت کننده در این رقابت و همچنین با مال طرفداران ایشان اختلاف نظر بسیار عمیقی وجود دارد. یکی از این چهار نامزد رئیس جمهور فعلی است که بنا به امکانات حکومتی و ساختاری از کلیه امکانات دارای اهمیت برای پیروز شدن را از جمله / تنها از جمله / دفاع بدون چون چرای رهبری نظام با اختیارات در حال حاضر تقریباً مطلقه و وزارت کشور و رسانه های عمومی و سازمان های مختلف امنیتی و بسیجی خدمت خود داشت. سه نامزد دیگر هر یک بنوعی تقریباً تنها متکی به سازمانهای مدنی موجود در کشور هستند و بر کسی نیز پوشیده نیست که در شرایط فعلی چه جثه نحیف و کوچکی دارند بهمین علت نیز برداشت این سه نامزد و هواداران نشان بدستی بر این است که چنین رقابتی آزاد منصفانه نمیتواند باشد.

انتخابات با احساس مسوولیت از جانب شهروندان بخوبی برگزار شد. چنین صحنه هایی برگزاری را ما در زمان معاصر در کشور هایی شاهد هستیم که جامعه مدنی خود را چندین ده و در برخی چندین قرن است که نهادینه کرده اند. این شرکتکنندگان در انتخابات میخوانند در وضعیت خود تغییر مثبتی بدهند و دسترسی به حقوق شهروندی و مطالبات معوقه خود را از طریق رای دادن بوسیله نمایندگان خود میدانند. البته جمله قبل نمی تواند چنین تغییر شده هر که در رای گیری شرکت کرد به حقوق شهر وندی خود آگاه ی دارد. در کشوری چون ایران که هنوز نقش فرید در توانایی برای تعیین سرنوشت خود و مسوولیت پذیری ناشی از اعمال خود در نتیجه شناخت حقوق فردی و شهر وندی هنوز حتی در خانواده و آموزش و پرورش جا نیافتاده و بویژه فقر خیلی از مردم کشور را به نوشتن نام آن کسی که پول ملت را بجای بکار بستن برای ایجاد واحدهای تولیدی و افزایش ثروت ملی به این وان برای درافت رای می بخشند نا دیده گرفت.

من در موقعیتی نیستم تا نسبت به تقلب در مراحل مختلف رای گیری و شمارش آرا یا جابجایی ارادی نامزد ها از سوی دست اندر کاران برگزاری انتخابات دآوری کنم. این امر نیاز به تحقیق و تخصص من متخصصین بی طرف و ارایه نتایج آن به دادگاهی که با موازین حقوقی معاصر تشکیل می شود قابل بررسی است که فعلا در جامعه ما مقنور نیست. بنابراین تنها راهی که وجود دارد تاجران کنونی بدون خشونت پایان یابد استفاده از تعقل است. از این لحاظ چه در عمل و چه در لحن معترضین به انتخابات نشان داده اند که استفاده از عقل را برای حل مسایل و مشکلات بکار می بندند. از حکومت هر چند رهبر در ابتدا بجای رفع این بحران و دستور رسیدگی به اعتراض نامزد ها در مورد آرایه که بنام ایشان به صندوق های رای ریخته شد بود با عدول از قانون و شیوه معمول به پایان انتخابات صحه گذارده و نامزد مورد وثوق خود را پیروز اعلام داشت ولی پس از چند روز پر التهاب چراغ سبزی در این جهت نشان داد ولی نهکاملا ععلانی زیرا نیرو های امنیتی هنوز وحشی باشند بیشتر با معترضین در هر سطح و عرصه ای برخورد غیر انسانی و چندان اور و غیر قابل قابل درک برخورد میکنند. این نیرو ها برای پاشاندن انسجام معترضین ایجاد محیط ترس و ارعاب به دستگیری گسترده و روز افزون کوشندگان جامعه مدنی می پردازند. و برای آنکه رابطه بین شهروندان و تبادل اخبار و تجربه را بین ایشان قطع کنند کلیه این امکانات را دچار اشکال شدید کردند و رسانه های گروهی برون مرزی را نیز دچار اختلال نمودند.

در این لحظه است که آنچه نو است. آنچه رویا و بالنده است و بلاخره آنچه برپایی جامعه مدنی را در ایران در توان خود دارد و وارد صحنه می شود. چه است این نوی بالنده و آینده ساز ؟ شهر وند ایرانی برای احقاق حقوق فردی اش یعنی صیانت از رای خود با شعار « رای من کجاست » وارد میدان بشدت امنیتی و تضعیفی میشود. این شهر وند به فرديت خود آگاه است و بنا بر این به حقوق فردی خویش نیز. این شهروند چون حقوق فردی خود را از سوی هیئت حاکمه مورد دستبرد می بیند وارد حوزه عمومی میشود تا از مالکیت خود یعنی رای اش/ دفاع کند. در این لحظه ه آگاهی به حقوق طبیعی فرد به حقوق شهروندی و فرد ایستنه به شهر وند ارتقای پیدا می کند.

در سال ۱۳۷۶ زمانیکه آقای خاتمی و همراهان ایجاد جامعه مدنی را در برنامه انتخاباتی خود مطرح کردند تنها عده قلیلی از فریختگان کشور و غالبا از تیپ دانشگاهی با این مفهوم آشنایی کامل داشتند. اکثریتی مردم به این اصل جامعه مدنی آشنا نبودند که جامعه مدنی را فردی میسازد که مایل به تعیین سرنوشت خود است و نه به دست غیر. این مفهوم در جامعه آن روز کشور غریب بود. نو نهالی بود که دوباره پس از مجلس اول مشروطه یعنی بعد از ۹۰ سال کاشته شد. این نو نهال با شناخت فرديت خود و حقوق فردی خود ودر نتیجه برای دفاع از حقوق طبیعی خود چون یاخته مولد سازمان ها غیر دولتی (NGO) خود را در قریب کلیه عرصه های عمومی بوجود آورد. مهمترین آنها دفاع از حقوق شهروندی دفاع از زندانیان ضد تبعیض زنان تاسیس سندیکای کار گری احزاب و حفاظت از محیط زیست و دفاع از کودکان هستند. این یوپیایی بقدری بود که در پایان ۸ ساله ریاست جمهوری آقای خاتمی کشور ما دارای قریب هشت هزار ۸۰۰۰/۰ سازمان ان-جی-او بود و بحث در مورد فرد جامعه مدنی و اصلاحات بر خلاف آنچه حکومت میخواست به گفتمان غالب در جامعه فرا رويیده بود بطوریکه آرا آقای معین که خود را ادامه دهنده سیاست اصلاح طلبانه خاتمی معرفی کرد بیش از چهار میلیون رای نصیب خود کرد.

این نونوال رشد خود را در کنار جویبار های بسیار کوچک و مجزا از هم در عرصه های متفاوت از خانواده گرفته تا مدرسه و دانشگاه و محیط کار چه از لحاظ نظری بصورت گفتمان و چه بصورت فعال از سوی کوشندگان سامان های گوناگون بجای رسانده که طبق آمار وزارت کشور ۱۴ میلیون رای بنام خود بدست آورد که تنها خواستشان برسمیت شناختن حقوق شهروندی ایشان از سوی این حکومت است یعنی جنبش است اصلاحطلب.

متأسفانه این جویبار های فراوان و پراکنده در سطح کشور نمی توانست از نظر علمی به بنام جنبش مدنی تعریف شود زیرا دارای رهبری مورد وثوق کلیه این اجزا را نداشت. خوشبختانه با کودتای انتخاباتی که حکومت در روز ۲۲ خرداد انجام داد این مشکل جنبش جامعه مدنی یعنی رهبری مورد وثوق همه شامل موسوی و خاتمی و کروی حلد شد. حال میتوانی حدیث بزیند که برنده کودتا کیست. جنبش جامعه مدنی ایران بر رهبری موسوی خاتمی و کروی.

آفتاب آمد دلیل آفتاب علیرضا نوری زاده

سی سال تلاش، سی سال مبارزه، دهها طرح براندازی کوچک و بزرگ از فردای سوار شدن ولایتمداران بر اسب قدرت، دهها طرح انفجار و کشتار از ویرانی حزب جمهوری اسلامی و دفتر ریاست جمهوری گرفته تا سر به نیست کردن احمد خمینی، از جنگ با عراق تا صفارانی اسرائیل و غرب و در مقابل جیش اسلام ناب انقلابی محمدی ولایتی و... و در کنار آن حضور دهها بل صدها گروه و سازمان و حزب و جبهه مخالف در داخل کشور، که بعضاً دارای توپ و تانک و هلی کوپتر و موشکهای اهدانی از سوی رژیم یعنی عراق نیز بوده اند، به اندازه این موج سبزی که عرش کسی بیشتر از یک ماه است نتوانسته است اعتماد به نفس و اعتبار ایرانی بودن را به ما برگرداند، و از سوی دیگر رژیمی را که عملاً زمینه های مانگاری خود را حداقل برای ربع قرن دیگر فراهم کرده بود، به گونه ای در چشم جهانیان بی اعتبار و منززل نشان دهد که رئیس جمهوری بزرگترین قدرت جهان ناچار شود همه برنامه های را که از ماهها پیش از ورودش به کاخ سفید تدارک دیده بود و هدف اصلی اش رسیدن به تقام با اهل ولایت فقیه بود کنار بگذارد و چشم به خیابانهای تهران بدوزد و از پهنندشت تلویزیون و اینترنت با نگاه به جان باختن «دنا» و شنیدن واژگان پروین خانم مادر سهراب، ستایشگر ملتی شود که تا دیروز گمان داشت وپروس اسلام ناب انقلابی محمدی ولایتی همه وجودش را تسخیر کرده است. شگفتا که حالا کسانی در اینجا و آنجا تلاش می کنند جنبشی را که هیچ نوع رابطه فکری و علمی و حتی حسی با آنها ندارد مصادره کنند و با فراهم آوردن عنز و بهانه برای رژیم، آنمخواران نوب شده در ولایت سیدعلی آقا را برای بلعیدن جنبش یاری رسانند. در این میان هستند هنوز کسانی که با علامت سوال گذاشتن در برابر جنبش و سوابق موسوی و کروی را به رخ کشیدن و هنرمند ارزنده ای چون «گورگوش» را که با جان و دل صدا و اعتبار خود را نثار جنبش می کند و همگام با روشنفکران و آزاداندیشان ایرانی در خارج وطن، در برابر سازمان ملل حاضر می شود و در تحسین و اعتصاب غذای آنها شرکت می کند مورد ملامت قرار می دهند که چرا از جنبش سبز حمایت می کنی (چرا که جنبش در پی به دست آوردن حقی است که رژیم آن را مصادره کرده است). همینجا از گورگوش، شوره آغداشلو، ابی، فرامرز اصلانی و... هنرمندان از آده دیگری که به جنبش اعتراضی روشنفکران و فعالان سیاسی و تلاشگران در عرصه حقوق بشر پیوسته اند قدرانی می کنم که کارشان حقا در خور تقدیر است. در این چند هفته که تنها دیوار جدایی که رژیم بین داخل و خارج کشور برپا کرده بود فرو ریخت بلکه رویدادهای ایران و موضع گیری های هر یک از ما، تکلیف تک تک ما را در برابر مردم و جنبش سرفراز و استوار سبز، روشن کرد. از شخصیتها و گروه های اپوزیسیون آنها که خود را جزئی از جنبش بزرگ مردم ایران می دانند و نکوشیدند با طرح ادعاهای توخالی، از این نم کلاهی برای خود بدوزند و سوار موج شوند، جایگاه و اعتباری به مراتب بیش از آنچه پیش از 22 خرداد 88 داشتند به دست آوردند. فدائیان خلق اکثریت، حزب دمکرات کردستان ایران در کلیت خود، حزب کومله، حزب مشروطه، جمهوریخواهان ملی، جمهوریخواهان سکولار، حزب همبستگی اهواز، گروه های قومی بلوچ و ترکمن و پختیاری و لر، جنبشهای آذری که بر بستر وحدت ملی ایران جای دارند، همه و همه حتی اگر پیش از 22 خرداد از تحریک کنندگان انتخابات بوده اند، بعد از انتخابات با مردم ایران و جنبش سبز، همصدا و همراه شده اند. همینجا باید به مواضع ملکه پیشین ایران و شاهزاده رضا پهلوی نیز اشاره کنم که بر خلاف بعضی از مدعیان سلطنت طلبی، مواضعی کاملاً منطقی در حمایت از جنبش بزرگ مردم ایران اتخاذ کردند. آنچه رضا پهلوی در اجتماع ایرانیان واشنگتن گفت و نیز سخنانش در پی تظاهرات پاریس گویای این حقیقت بود که پیام داخل انعکاس مطلوبی در خارج داشته است. حال بر آنم تا با نگاه به عملکرد ایرانیان خارج کشور در برخورد با جنبش سبز چند نکته اساسی و مهم را یادآور شوم که طی چند هفته اخیر در بسیاری از اجتماعات و تظاهرات، عامل سوء تفاهم و افتراق بین هموطنان ما شده است.

تظاهرکنندگانی که در برابر نمایندگیهای جمهوری اسلامی با پایداری و به شکلی خستگی ناپذیر حاضر شده و می شوند و با در تظاهرات رو به گسترش در چهار سوی جهان حضور پیدا کرده و می کنند با سه مجموعه عده بستگی دارند. مجموعه نخست آنهاست که هنوز با خانه پدری در آمد و شد هستند، شمار کثیری از آنها دانشجویند و اگر نگویم تمامی، 95 درصد آنها در انتخابات شرکت کرده و اکثریتشان در میر حسین موسوی و یا مهدی کروی رأی داده اند. این عده در همصدایی با داخل نه تنها ذره ای تردید به خود راه نمی دهند بلکه چون رژیم ایشان را نادیده گرفته و مستقیماً به آنها امرت کرده است در درجه نخست این مجموعه خواستار ابطال انتخابات و اجرای مجدد آن تحت نظارت بین المللی و یا هیئتهای بی طرف و نظاران قابل اعتماد است. رنگ سبز و شعارهایی که تندترین آنها «مرگ بر دیکتاتور» است وجه تمایز این مجموعه با مجموعه دوم بود که به جایگاه و هویتش اشاره خواهم کرد. مجموعه دوم گسترده و وسیعی را نمایندگی می کند که از چپ انقلابی (حزب کمونیست کارگری) تا راست لیبرال در دو وجه جمهوری خواه و مشروطه طلب را در بر می گیرد. در حاشیه این مجموعه نیز تمایلاتی رادیکال در حلقه های بسیار کوچک قرار دارد (مارکس/الله و شادالله). در فاصله ای یکسان از هر دو مجموعه، دار و دسته مسعود رجوی قرار گرفته است که با دکتک خودش را هوا می کند و از سبزی به زردی رسیده اما در عین حال با بوق و کرنا می کوشد صدای دو مجموعه مورد اشاره را همراه با جنبش سبز مردم ایران به نفع خود مصادره کند. در مجموعه نخست اگر چه شمار کثیری به دلیل نداشتن تجربه در اکسیونهای سیاسی مخالف نظام و چنانکه پیشتر ذکر شد، خروج قانونی به کشور و از کشور و بعضاً داشتن بورس تحصیلی، چهارچوب اعتراضشان گاه حتی محدودتر از چهارچوب ساکنان خانه پدری است که در راه تحقق آرمانها و خواسته هایشان دهها کشته و صدها زخمی و حداقل دو هزار زندانی داشته اند، اما هر چه جنبش جلوتر می رود این افراد در ابراز خواسته های خود بی پروا تر و در طرح شعارهای ساختار شکن همگام تر با مجموعه دوم می شوند که شعارهایشان همانهاست که مخالفان رژیم از سه دهه پیش در تظاهرات خود عنوان کرده اند. در مجموعه نخست، انسجام بیشتری از مجموعه دوم وجود دارد در حالی که در مجموعه دوم گروه ها و دسته های چپ و راست و میانه بیش از آنکه با رژیم مشکل داشته باشند گرفتار اختلافات عمیق بین خود هستند. بگذارید در اینجا مثالی را عنوان کنم که دغدغه خاطر من در نظاره به تظاهرات گسترده هر دو مجموعه در برابر سفارت رژیم در لندن، گروهی از هواداران حزب کمونیست کارگری با پرچمها و شعارها و تصاویرشان و در فراز همه تصویر مرحوم منصور حکمت مؤسس این تشکل در تظاهرات از همان روزهای نخست حضور یافتند. در کنار آنها جمعی از سلطنت طلبیهای قدیمی لندن هم بودند که یک گروه از جوانان تازه فعال نیز به آنها اضافه شد. در نخستین روزهای تظاهرات، بسیاری از افراد مجموعه نخست از حضور این دو دسته در تظاهرات خود ناراحت بودند. بعضی شان به من مراجعه کردند که شما کاری کنید شاید حرفتان را بپذیرند. از داخل سفارت دارند فیلمبرداری می کنند. تظاهرات ما که رای داده ایم مشروع و در چهارچوب قانون اساسی رژیم است، ما می خواهیم برای تعطیلات به ایران برویم فردا رژیم گریبان ما را می گیرد که شما با سلطنت طلبیها و کمونیستها همسنگر شده اید و برانداز هستید و خلاصه پدر ما را می آورند و اگر وضع به این منوال پیش برود ناچاریم از تظاهرات بیرون بکشیم. شما را به خدا به این هموطنان بگویند به جای بارشاطر شدن بار خاطر نشوند و اسباب دردسر برای ما فراهم نکنند. این حرفی کاملاً منطقی و قابل قبول بود، ضمن اینکه جنبش سبزی که این عده خود را وابسته به آن می دانند در مبدأ اعتراض به تقلب در انتخابات و عدم مشروعیت احمدی نژاد شکل گرفت. من دو سه روزی چه به طور مستقیم و چه از راه برنامه تلویزیونی ام با چهره های سرشناس تر مجموعه دوم گفتگو کردم و باید با کمال خوشحالی بگویم آنها نه تنها روی مرا زمین نگذاشتند بلکه با همصدایی با مجموعه نخست و کم رنگ کردن حضور شعارها و تصاویر و نشانه هایشان، کوشیدند زمینه های افتراق و جدایی را تا حد ممکن برطرف کنند. واکنش مجموعه نخست نیز فوق العاده امیدوارکننده بود و می دیدم که به مرور و با توجه به خشونت رژیم در داخل و از دیدار قربانیان و مجروحان و گسترش ابعاد دستگیری های، هر روز آهنگ شعارها و اعتراضها و محتوای آن، در مجموعه نخست، نزدیکی بیشتری با شعارهای مجموعه دوم پیدا می کنند.



اما آنچه در نهایت مجال نمی‌داد موج سبزی که در داخل کشور هم رأی‌دهندگان به موسوی و کروبی و هم مخالفان کل نظام از چپ و راست و دینمداران و سکولارها را تحت پوشش خود قرار داده است، در خارج نیز نماد وحدت و همبستگی همه معترضان شود نماد ملی و مظهر همبستگی ما ایرانی‌ها یعنی «پرچم» ملی‌مان بود. در مجموعه دوم منهای یک اقلیت نه چندان تأثیرگذار تقریباً صاحبان همه اندیشه‌های متوعی که در نهایت یکپارچگی خانه پدری و وحدت ملی و نیز مردمسالاری و عدالت و آزادی را، پیش نظر دارند پرچم سه رنگ شیر و خورشید نشان را به عنوان پرچم ایران برافراشته بودند. در مقابل مجموعه نخست که به تصاویر رهبران و نمادهای گروهها و سازمانهای حاضر در مجموعه دوم حساسیت نشان می‌دادند در مورد پرچم معترض نبودند. منتها گهگاه در برابر جمع کوچکی که می‌خواست از پرچم شیر و خورشید نشان ناوکی بسازد و در چشم مجموعه اول بنشاند، اعتراض می‌کردند که این کار شما باعث خواهد شد این طرف نیز جمعی برای حفظ خود هم که شده پرچم تحریف شده وطن را با انگ جمهوری ولایت فقیه بالا ببرند. همین مسأله باعث شد آن پیوندی را که آرزوی ما بود در تجمع‌های ایرانیان خارج کشور نبینیم. برای حل این مشکل من راه حلی پیشنهاد کردم که ظاهراً مقبول طبع دو طرف افتاده است. به گمان من آن دسته از مخالفان رژیم که دیرسالی است با جان و دل مبارزه با جمهوری اسلامی را دنبال کرده‌اند و هر بار که هموطنان داخل کشور حرکتی داشته‌اند با هر نوع امکانی که برایشان میسر بوده، با داخل کشور همدلی و همبستگی نشان داده‌اند حق دارند پرچمی را که نماد هویت ملی آنهاست در دست داشته باشند. به عبارت دیگر نمی‌توان برای همیشه حرکت در خارج کشور را محدود به مساحتی کرد که در داخل کشور مردم مبارز و فدائیان ما در چهارچوب آن مبارزه می‌کنند. همانطور که نمی‌توان از مجموعه نخست گلابه کرد چرا شعارهای ما را تکرار نمی‌کنند و یا پرچم شیر و خورشید نشان را بالا نمی‌برند. این هر دو گروه در آنچه مسلمات مبارزه خود می‌دانند حق دارند اما همچنان می‌توانند ضمن حفظ ثوابت خود، جنبه‌های پیوند و همدلی خود را پررنگتر کنند. مبارزه‌ای که با موج سبز آغاز شده است، در داخل کشور ادامه خواهد یافت. من اطمینان خاطر دارم آن جمعی که روز جمعه با استفاده از جواز طبیعی حضور در نماز جمعه، منطری بس روح‌نواز و امیدبخش پیش چشم ما گذاشتند و آهنگ شعارهایشان نویدبخش استمرار و سرعت گرفتن موج سبز است تا رسیدن به هدف غائی خود که همانا برپائی یک نظم مردمسالار بدون نایب امام زمان و دینفروشان دنیاخواه است (یعنی نظامی که دین مردم را محترم دارد اما از دین سلاحی برای سرکوبی مردم و قلع و قمع اندیشه نسل‌دار و این معنای حقیقی سکولاریسم است) از پای نمی‌نشینند. طبیعی است که همصدائی ما با آنها در خارج کشور، توان مبارزه ساکنان خانه پدری را افزایش خواهد داد. بنابراین باید هوشیار باشیم و اجازه ندهیم جمع قلبی که در صفوف دو مجموعه رخنه کرده‌اند و یکی می‌کوشد از پرچم سه رنگ شیر و خورشید نشان دیواری بسازد و موج سبز را از ایرانیان مخالف کلیت نظام جدا کند و با در این سو، بکوشند آنها را که به دلیل همه آن قیودی که ذکر شد پرچم سه رنگ شیر و خورشید نشان را بالا نبرده‌اند و یا از آن می‌گریزند خانن و عامل رژیم قلمداد کنند. یادمان باشد متوسط سن تظاهرکنندگان جوان موج سبز در برابر نمایندگان جمهوری اسلامی 24 سال است. اینها شش سال پس از برپائی جمهوری اسلامی متولد شده‌اند بنابراین در اهتزاز در آمدن پرچم سه رنگ شیر و خورشید نشان را هرگز ندیده‌اند. و از خردسالی با پرچمی بزرگ شده‌اند که علامت سبک‌های هندی بر سینه‌اش نشسته است. به جای ملامت آنها اگر با بردباری و آرامش فلسفه پرچم سه رنگ شیر و خورشید نشان و تاریخچه آن را برایشان بازگو کنیم، مطمئناً همانگونه که به مرور با شعارهای مجموعه دوم همصدا شده‌اند با افتخار سایه پرچم سه رنگ شیر و خورشید نشان را بر سر خود پذیرا خواهند شد باری، اگر ما بپذیریم که جنبش سبز مایه و پایه و انگیزه در داخل خانه پدری دارد (بی‌آنکه از قدر هموطنانی که طی سی سال شعله مقاومت و مبارزه را با تلاشهای خود روشن نگاه داشته‌اند کاسته باشیم) آنگاه کاری نمی‌کنیم که همسنگران تازه ما، نگران از پیامدهای حضورشان در کنار ما شوند. تردیدی ندارم که در آینده‌ای نه چندان دور آواز ما یگانه خواهد شد و این یگانگی به همان اندازه که جنبش سبز شعله امید را در دل‌های ما روشن ساخت، می‌تواند در داخل کشور بازتاب مؤثری در تحکیم پیوند داخل و خارج و برون رفت خواستهای مردم از چهارچوب انتخاباتی دیگر با حضور شورای نگهبان همراه با ولی فقیه و نظام دینی منافع، داشته باشد. شنبه 18 تا دوشنبه 20 ژوئیه شیخ الرئیس در نیمه راه شکستن بت اعظمسخنان علی اکبر هاشمی رفسنجانی رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام و مجلس خبرگان را در نماز جمعه این هفته دو سه بار بخوانید و بر مفاهیم پشت پرده واژگان او با دقت نظر تأمل کنید. این درست که هاشمی خواست اصلی جنبش یعنی ابطال انتخابات و برگزاری انتخاباتی دیگر بدون دخالت رهبر و شورای نگهبان را به طور آشکار مطرح نکرد اما چند نکته در سخنان او بود که عملاً معنای جز غیر مشروع بودن احمدی‌نژاد و اعتراف به بحرانی بودن وضع و بی‌اعتمادی مردم نسبت به نظام نداشت. هاشمی با طرح گوشه‌هایی از زندگی پیامبر و امام اول شیعیان و نظرگاههای آیت‌الله خمینی، مشروعیت حاکم را منوط به بیعت و حمایت مردمی دانست. (درست مقابل نظرگاه مصباح بزدی و شیخ محمد بزدی و حسین شریعتمداری و ذوالنور و... که مدعی شده‌اند حکومت اسلامی و ولایت فقیه مشروعیت خود را از آن الله کسب می‌کنند و نیازی به مشروعیت مردمی ندارند). هاشمی رفسنجانی با تاکید بر اینکه باید اعتماد سلب شده را بار دیگر احیا کرد، زندانیان اخیر را آزاد، آزادی مطبوعات را تضمین و درهای رادیو تلویزیون را به روی افراد دگراندیش (از آن نوع که ملتزم به قانون اساسی رژیم هستند) بازگشود به چهار خواست از پنج خواست اولیه جنبش سبز اشاره کرد. تنها یک بار نامی از رهبر آورد آن هم زمانی که شورای نگهبان را مورد ملامت قرار داد که چرا از زمان اضافی (پنج روزه) که رهبر در اختیارش گذاشت استفاده بیبینه نکرده است. در مقابل به طور تلویحی خود را صاحب خانه اصلی انقلاب دانست و یادآور خامنه‌ای شد که او و نه رهبر، همیشه فرآیند عمل کرده است (یعنی ای سید علی آقا که موجودیت نظام را به خاطر گل روی تحفه آزادان به خطر انداختی و از پدر ملت بودن به ابوی احمدی‌نژاد و مشت‌اجام و اوپاش، تغییر مکان دادی). وی همچنین با تاکید روی جمهورییت نظام و اعتماد مردم که به سختی لطمه دیده است، خواستار اقداماتی شد (که خود در گفتگو با خبرگان و اعضای مجمع تشخیص مصلحت نظام نوع آن را بیان کرده بود. و نشانه‌هایی در دست است که از ضرورت اجرای انتخاباتی دیگر سخن گفته است). دو روز بعد از این خطبه محمد خاتمی برگزاری یک referendum را برای دریافت نظر عموم پیشنهاد کرد. موسوی نیز تاکید کرد اعتراض ادامه خواهد داشت. از هم اکنون می‌شوم که اقلیت مجلس در برابر دولت جدید شیوه آریستراسیون را در پیش خواهد گرفت و شمار کثیری از نمایندگان شمشیر را از رو بسته‌اند که وزرای پیشنهادی احمدی‌نژاد را در مجلس سرنگون کنند. با استمرار جنبش سبز و حرکت‌های درون حاکمیت و افزایش شکاف‌های عمیق بین ارکان حاکمیت با اطمینان می‌گویم احمدی‌نژاد بخت ماندن ندارد. حذف او تازه اول کار است که شب دراز است و قلندر بید ار.

فوتبال سبز و جنبش مردم ایران

عباس بختیاری





نهمین دوره رقابت‌های فوتبال لیگ برتر باشگاه‌های ایران از 15 مردادماه در شهرهای تهران، اصفهان، شیراز، تبریز، انزلی، کرمان، قزوین، قم، اهواز، همدان، بوشهر، شهر ری (در ورزشگاه شهرک اکباتان) و کرج آغاز خواهد شد. همان شهرهایی که جنبش سبز بیشترین قدرت را دارد.

مجموعاً 360 مسابقه در 34 هفته به صورت رفت و برگشت انجام خواهد گرفت. زمان بازیها از ساعت 15 تا 18 بعدازظهر و متناسب با شرایط آب و هوای استانها و نیز سیستم پخش برنامه های تلویزیونی سازمان داده شده است. دیدار تیم های پرسپولیس تهران و مس کرمان به عنوان دیدار افتتاحیه در شهر کرمان و تیم های استقلال تهران و سپاهان اصفهان در ورزشگاه صد هزار نفری آزادی تهران جذابترین بازی های هفته نخست نهمین دوره لیگ برتر خواهد بود. مجموعاً نوزده ورزشگاه برای انجام مسابقات در نظر گرفته شده است. این مسابقات همه هفته در نه ورزشگاه برگزار خواهد شد. تمامی بازیهای حساس لیگ برتر، که در استادیوم یکصد هزار نفری آزادی تهران و نیز شهرستانها برگزار می شود، از شبکه سه و جام جم دو به صورت زنده در ایران و از طریق ماهواره و اینترنت در جهان پخش خواهد شد. علاوه بر آن بازیهایی که در شهرستانها انجام می شود هم از طریق شبکه استانی پخش می شود. گنجایش استادیوم ها در شهرستانها از پانزده هزار تا هفتاد و یک هزار نفری اعلام شده است. در حالیکه حکومت کودتا هرگونه تظاهرات مسالمت آمیز را غیر قانونی اعلام کرده است، ورزشگاهها مکانهای بسیار مناسبی برای اعتراضات زنجیره بزرگ مبارزاتی ماست. پیش از اشاره به سیاستهای دشمن و راهکارها و تاکتیک های مبارزاتی غیرخشونت آمیز به گنجایش ورزشگاهها نگاهی می اندازیم تا متناسب با ظرفیت و دوری و نزدیکی آنها به مراکز شهر ها اشکال مبارزاتی خود را به نحو مناسبی برگزینیم.

گنجایش استادیوم های ورزشی

ورزشگاه آزادی (تهران) 100 هزار نفر - ورزشگاه جهان پهلوان تختی (تهران) 30 هزار نفر

ورزشگاه ثامن الائمه (مشهد) 50 هزار نفر - ورزشگاه فولاد شهر (اصفهان) 20 هزار نفر

ورزشگاه نقش جهان (اصفهان) 25 هزار نفر - ورزشگاه حافظیه (شیراز) 20 هزار نفر

ورزشگاه قدس (همدان) 15 هزار نفر - ورزشگاه جهان پهلوان تختی (انزلی) 20 هزار نفر

ورزشگاه بهشتی (بوشهر) 12 هزار نفر - ورزشگاه رجایی (قزوین) 7 هزار نفر

ورزشگاه شریعی (کرج) 15 هزار نفر - ورزشگاه اکباتان (راه آهن) (تهران) 15 هزار نفر

ورزشگاه جهان پهلوان تختی (تبریز) 14 هزار نفر - ورزشگاه جهان پهلوان تختی (اهواز) 30 هزار نفر

ورزشگاه جهان پهلوان تختی (تهران) 30 هزار نفر - ورزشگاه یادگار امام (قم) 15 هزار نفر

ورزشگاه باهنر (کرمان) 15 هزار نفر - ورزشگاه یادگار امام (تبریز) 71 هزار نفر

جمع کل گنجایش تماشاگر: نیم میلیون نفر در نه ورزشگاه طی یک هفته .

ترس از محبوبیت تیم های برتر

فدراسیون فوتبال آسیا، تیم پرسپولیس ایران را محبوب ترین تیم فوتبال آسیا معرفی کرده است که 22 تا 24 میلیون هوادار در ایران و خارج از ایران دارد. تیم مردمی پرسپولیس تهران (قرمزپوشان پایتخت) در سراسر ایران و حتی در افغانستان و تاجیکستان نیز هواداران بیشماری دارد. پس از پرسپولیس دیگر تیم محبوب ایران استقلال تهران (آبی پوشان پایتخت) است که میلیونها نفر دوستداران پر و پا قرص این باشگاه نامدار آنرا حمایت می کنند. بدون استثناء تمامی تیم های شهرستانی در استانهای خود از محبوبیت بالایی برخوردار هستند تا جایی که بیشتر اوقات تا هشتاد درصد جایگاههای ورزشگاه را هواداران این تیم ها به خود اختصاص می دهند. در دو دهه اخیر بارها و بارها تماشاگران فوتبال نظام را به چالش و مبارزه کشانده اند و علیرغم تدابیر شدید پلیس و نیروهای امنیتی موفق به شکست حرکتی اعتراضی مردم نشده است (به ویژه در آزادی تهران، اصفهان، اهواز و مشهد که توسط یگان ویژه نیروی انتظامی سرکوب شدند).

پس از روی کار آمدن دولت احمدی نژاد، نظام سرمایه های هنگفتی را بمنظور کنترل و مهار تماشاگران در سراسر کشور هزینه کرد. ابتدا از تیم های پانین جدول لیگ برتر شروع به پاکسازی و کنار گذاشتن مدیران فوتبالی کرد. در مدت کمتر از یک سال دوازده تن از افراد اطلاعاتی و وابسته به بیت رهبری جایگزین مدیر عاملان قبلی شدند که عمدتاً سررتیب پاسدار، فرماندهان نظامی و وابستگان به بیت رهبری بودند. یکی از تصفیه شدگان صفایی فراهانی است که هم اکنون به عنوان یکی از مدیران جبهه مشارکت در زندان اوین بسر می برد.

سپس با کمک مطبوعات ورزشی وابسته به دولت، به سراغ دو باشگاه محبوب پایتخت پرسپولیس و استقلال رفت و با تزریق پول و تبلیغ، نیروهای وابسته به بیت رهبری و دفتر ریاست جمهوری را بر این دو باشگاه مردمی تحمیل کرد. دیری نپایید که هواداران استقلال و پرسپولیس با سر دادن شعار در ورزشگاهها و خیابانها، شعار نویسی در اتوبوسهای شرکت واحد و شکستن شیشه اتوبوسها و برافروختن آتش در مسیر استادیوم آزادی تا میدان آزادی اعتراضات خود علیه این کودتای خزنده را به نمایش گذاردند.

این سیاست واکنشهای فراوانی را در میان اهالی فوتبال و هواداران تیم های لیگ برتری در پی داشت. نظامیاتی که قدرت در فوتبال را قبضه کرده بودند پولهایی کلانی را به حساب باشگاهها سرازیر و به شکل سازمان یافته ای شروع به آموزش نیروهای امنیتی در این باشگاهها کردند. از چهار سال پیش حفاظت اطلاعات سپاه پاسداران با یک برنامه از پیش طراحی شده به میدان آمد. بسیاری از مقامات شناخته شده از جمله احمدی نژاد و معاون وی، علی آبادی که ریاست سازمان تربیت بدنی را به عهده دارد، به باشگاهها و سازمانهای ورزشی سرکشی کردند و حتی برای پیشبرد مقاصد خود احمدی نژاد با لباس گرم ورزشی در تمرینات تیم ملی ایران شرکت دادند.

در همین دوره احمدی نژاد بمنظور جمع آوری آرای مردم، با تبلیغ در روزنامه های ورزشی و غیر ورزشی خود را طرفدار تیم پرسپولیس معرفی کرد.

ترفندهای حکومت کودتا

سایت رسمی اتحادیه باشگاههای فوتبال که زیر نظر دولت احمدی نژاد اداره می شود، اعلام کرده است:

«روز 14 مرداد (یک روز پیش از آغاز مسابقات) از ساعت نه صبح با همکاری سازمان جمعیت هواداران فوتبال، تعدادی از مسئولین رسانه ها، شبکه سوم سیما، خبرگزاری ایسنا و با حضور 1500 هوادار معرفی شده از سوی باشگاهها همایشی آغاز و تا ساعت 5 بعدازظهر ادامه خواهد داشت.»

این سایت می افزاید که قرار است هواداران تیم های فوتبال از شهرستانهای مختلف کشور برای شرکت در این نشست وارد تهران شوند. بنا به گفته سخنگوی اتحادیه باشگاههای فوتبال ایران این همایش به منظور بررسی مشکلات فرهنگی موجود، شکل فعالیت کانون های هواداران و همچنین موضوع سوء استفاده و تحریک تماشاگران از سوی برخی از عوامل، مهم ترین مسائلی است که در این همایش مورد بررسی قرار می گیرد.

این همایش 14 تیرماه در سالن همایش برج میلاد تهران برگزار خواهد شد. احمدرضا براتی مشاور حقوقی اتحادیه باشگاهها با پیشکسوتان و هنرمندان برای شرکت در این همایش تماسهایی را آغاز کرده است. تصمیم برگزاری این همایش در یک نشست از سوی علی آبادی معاون احمدی نژاد (رئیس سازمان تربیت بدنی)، علی کفاشیان رئیس فدراسیون فوتبال، مهدی تاج نایب رئیس فدراسیون فوتبال، عزیزالله محمدی رئیس لیگ و مهدی محمدنبدی دبیر فدراسیون فوتبال گرفته شده است.

عزیزالله محمدی رئیس سازمان لیگ اعلام کرده است اولین مسابقه فوتبال لیگ در تهران میان استقلال تهران و سپاهان اصفهان که قرار است در ورزشگاه صد هزار نفری آزادی برگزار شود بدلیل مسائل انضباطی از سوی هواداران استقلال در لیگ گذشته، بدون حضور تماشاگر برگزار خواهد شد. این تصمیم گیری اخیر سازمان لیگ نشان از وحشت رژیم بمنظور جلوگیری از حضور دهها هزار تن هواداران استقلال تهران و سپاهان اصفهان است که میداین ورزشی را میدان مبارزه خود می دانند. بر اساس گفته سایتیهای ورزشی هواداران استقلال تهران طی نامه ای به سازمان لیگ اعتراض خود را نسبت به این تصمیم گیری ابراز کرده اند.

جالب اینجاست که باشگاه استقلال به مدیرعاملی امیررضا واعظی آشتیانی (از نزدیکان محمود احمدی نژاد) با برکناری همه لیبرها در سایت باشگاه آیین نامه ای را برای گزینش لیبرهای جدید منتشر کرده است که یکی از شروط آن بسیجی بودن این افراد است!

کودتا در سیستم ورزش

حضور احمدی نژاد، مقامات بلند پایه نظام و هزاران تن از نیروهای اطلاعاتی و امنیتی در رو در روی تیم های فوتبال باشگاههای ایران و تیم ملی، نشان از خطری داشت که حکومت را شدیداً تهدید می کرد. حجم دوربین های فیلمبرداری که بتواند رفتار مردم و بویژه جوانان را زیر ذره بین ولایت داشته و کنترل کند، در دنیا یک استثنا است. در اولویتهایی که سیستم اطلاعاتی برای مهار مسائل مربوط به ورزش فوتبال در نظر گرفته، «مهرزهای ممنوعه «وو» «خط قرمزهای» مشخص شده بیشترین حجم را نسبت به موضوعات دیگر به خود اختصاص داده است.

پس از پایان دوران ریاست جمهوری سید محمد خاتمی، یکی از مهم ترین مسائلی بیت رهبری و دولت احمدی نژاد تغییر در ساختار وزارت اطلاعات به دلیل چند جناحی بودن این وزارتخانه در دوران محمد خاتمی بود. ساختار و سیستمی جدید با نگرانی جدید برای هدایت وزارت اطلاعات در نظر گرفته شد. در راستای چگونگی سیاست تسلط بر اوضاع کشور اولویت بندی ها صورت گرفت. تغییر در ساختار ورزش و در راس آن فوتبال مهم ترین موضوع حکومت شد.



نگاه سبز

در همین ارتباط با کودتایی خرنده تمامی مدیر عاملان فوتبالی در باشگاههای مطرح کنار گذاشته و افراد غیر فوتبالی و سرداران و فرماندهان سپاه و نظامیان مورد اعتماد رهبر جانشین مدیران قبلی شدند. مدیر عاملان بلافاصله با معرفی هیئت مدیره باشگاهها از سوی علی آبادی معاون احمدی نژاد و رئیس سازمان تربیت بدنی تشکیلات خود را در تمامی باشگاههای فرهنگی، ورزشی کشور سازمان دادند. بیشترین بودجه دوران تاریخ فوتبال ایران در اختیار مدیر عاملان نظامی قرار گرفت. هر یک از اعضای هیئت مدیره هواداران مورد اعتماد و اطلاعاتی خود را سازمان دادند. مطبوعات ورزشی زیر پوشش سرویسهای اطلاعاتی قرار گرفتند. پرونده سازی های مالی و اخلاقی جهت از بین بردن محبوبیت تعدادی از فوتبالیست های نامدار ایران که در مقابل حکومت تمکین نمی کردند، آغاز شد. تعدادی انگشت شمار ورزشکار از جمله علی دایی، حسین رضا زاده، مهدی ساعی، امیررضا خادم (رئیس کمیسیون ورزش مجلس) به بیت رهبر دعوت شدند.

در تهران و شهرستانها بیل بردهای بزرگ پُر شد از پوسترهای تبلیغاتی سازمان داده شده همین ورزشکاران توسط سازمانهای تبلیغاتی که توسط وزارت اطلاعات کنترل می شدند. چند تن از ورزشکاران و کارشناسان منتقد سیاست دولت در امر ورزش نظیر امیر حاج رضایی و خداداد عزیزی بوسیله تلفن تهدید به مرگ شدند. در مدت چند ماه توانستند بخشی از ورزشکاران، منتقدین ورزشی و ورزشی نویسان را به حاشیه و سایه هدایت کنند. با برنامه ریزی گروه گروه از ورزشکاران را با اتوبوسهای شیکی که مدیر عاملان در اختیار باشگاهها قرار دادند به زور به مرقد امام رضا در مشهد و جمرکان در قم بردند و حتی در جمرکان و ورزشکاران را وادار کردند تا به امام زمان نامه بنویسند.

اعضای هیئت مدیره با هماهنگی سران نیروی مقاومت بسیج کشور همه روزه بسیجی هایی را با پوشاندن تیشرت های قرمز و آبی و... به محل تمرین بازیکنان فرستادند. رنگهای جدیدی مثل رنگ مشکی را به این تیشرت ها افزودند تا بر میزان اختلاف میان هواداران تیم ها دامن بزنند. درگیری های متعددی در میان هواداران یک باشگاه بر سر علاقمندی به این مربی و آن مربی، این فوتبالیست و آن فوتبالیست آغاز شد. این ترند در میان بازیکنان تیم ها نیز شکاف انداخت. تلاش بسیار فراوانی شد تا تیم پرسپولیس به تیم پیروزی تغییر نام پیدا کند. امری که بدلیل مخالفت مردم در دو دهه اخیر هرگز عملی نشده است. شعارهای پارچه ای بزرگ در مرکز زمین ورزشگاههای کشور جلوی دوربین های تلویزیونی قرار گرفت. گزارشگران تلویزیونی را زیر فشار قرار دادند تا تبلیغات وسیعی را برای حمایت از پروژه انرژی هسته ای پیش ببرند. از سوی دیگر با کوچکترین اشتباه یک بازیکن در حین بازی شعارهایی علیه ورزشکاران سر داده می شد تا از محبوبیت آنان در میان افشار مردم کاسته شود.

همین سیاست در میان هنرمندان موسیقی نیز به کار گرفته شده بود. محبوبیت فردی تنها باید به یک نفر تعلق داشته باشد و آن هم کسی جز رهبر نبود. دقیقاً همان شیوه ای که دیکتاتور صدام حسین آنرا در عراق تثبیت کرده بود. برای مربیان، فوتبالیستها و پیشکسوتان نامداری که در سراسر ایران از محبوبیت فراوانی برخوردار بودند، پرونده سازیها آغاز و آنان را در ساختمان سنگی وزارت اطلاعات در خیابان افریقا تحت بازجویی قرار دادند. برای بازجویی ها پرونده سازی های اخلاقی انجام گرفت. از فاصله های دور از ورزشکاران تحت کنترل، فیلم گرفتند. سوار شدن یک کودک بی خانمان و گرسنه با چشمانی اشک آلود برای دریافت کمک به اتومبیلی که راننده آن یک پیش کسوت نامدار ورزش بود، سند جرم قرار گرفت.

آن ورزشکار محبوب، که دوست داشت یک گوشه از فرهنگ والای انسانی جهان پهلوان تختی را نشان دهد، پس از بازجویی در وزارت اطلاعات و بازگشت به خانه مقابل چشمان همسر و فرزندان خود گریست و زنگی در کنج خانه را بر حضور در میدانی ورزشی ترجیح داد. هر ورزشکار نامداری تحت نظر یک مامور امنیتی قرار گرفت. ورزشکارانی را که همه ساله به مقام نخست لیگ برتر دست می یافتند با انداختن چپه بر گردانانشان به اجبار به جبهه های شلمچه و مزار قربانیان جنگ بردند تا جام فهرمانی را به شهدا تقدیم کنند. مانند روزهای فهرمانی فولاد خوزستان و سپاهان اصفهان در دو سال متوالی که با فضا سازی از ورزشکارانی که برای قربانیان جنگ اشک می ریختند فیلمبرداری و در تلویزیونهای سراسری حکومت به نمایش گذاشتند. اما همه اینها نتوانست بر آگاهی و شعور مردمی که بیش از سی سال بر آنها ظلم و ستم روا رفته، چیره شود.

حجم اعتراضاتی که در دوره احمدی نژاد بدنبال شکست ها در ورزش توسط مردم و بویژه جوانان در ورزشگاهها و خارج از آنها صورت گرفته در دوره های پیش سابقه نداشته است. میزان شعارهای ضد حکومتی، شعارنویسی در ورزشگاهها و وسائل نقلیه، پرتاب اشیا و سنگ به زمین فوتبال، شکستن شیشه و وسائل ورزشگاهها، قطع کابل برق ورزشگاه در مسیر ورزشگاه، آتش زدن لاستیک در خیابانها، آتش زدن کابین و کاغذ هنگام مسابقه، پرتاب ترقه، اعتراضات شدید از طریق شعار دادن علیه مدیر عاملان دست نشاندگان حکومت مانند :

- فتح الله زده حیا کن، استقلال رو رها کن و یا انصاری فرد حیا کن پرسپولیس رو رها کن،

نمونه هایی قابل ذکر است.

روش روسی

تهدید افراد، استراق سمع، دستگیری، زندانی کردن، شکنجه، اعتراف گیری و کشتن فعالان سیاسی، ایجاد وحشت در میان مردم، جلوگیری از پیوستن آنان به جنبش و از هم پاشیدن جنبش یک روش روسی است.

طبق این روش که در ورزش هم به کار گرفته شده است، نیروهای امنیتی اعضای خانواده ی فعالان و حتی کودکان آنها را به گروگان می گیرند. بر اساس این روش با ترکیب اقدامات سرکوبگرانه و تبلیغات گسترده می توان فضایی ایجاد کرد که ترس بر جامعه حاکم شود تا حکومت خود را بازسازی کند و از شرایط بحرانی بیرون بیاورد. دقیقاً اتفاقاتی که در یک ماه اخیر در کشور ما رقم خورده است.

راهکارهای مقابله

اولین اقدام ضروری این است که اگر هوادار یکی از باشگاههای فوتبال کشور هستیم از همکاری و اجرای رهنمودهای لیدرهای باشگاه که از سوی هیئت مدیره انتخاب شده اند، اکیدا خودداری کنیم. همتاگونه که می دانیم و سخنگویان باشگاهها بارها در رسانه ها اعلام کرده اند این افراد حقوق ماهیانه دریافت می کنند و مسئولیت دارند تا سیاستهای باشگاهها را بدون کم و کاست عملی کنند. تمامی لیدرها یا مسئولین کانون های هواداران زیر نظر مستقیم نیروهای وزارت اطلاعات که در باشگاهها اعضای هیئت مدیره را تشکیل می دهند، انتخاب و گزینش می شوند. اولین و مهمترین اصل واکنشی است که باید به این مسئله داشته باشیم. اقدام ما بی توجهی کامل به رهنمودهای لیدرها است. برخی از شعارهایی که در بیانیه های منتشره می آید هیچ ربطی به شعارهایی که سالیان متمادی هواداران در راستای حمایت تیم های محبوب خود می دهند ندارد و صرفاً در راستای اهداف روسای باشگاهها دنبال می شود. اطاعت ما از دستورات و پیشنهادات مدیران باشگاهها، کانونهای هواداران و لیدرهای باشگاه، رسانه ها و مطبوعات ورزشی وابسته مانند زهر مهلکی است که جنبش مبارزاتی ما را تضعیف و ستون فقرات شکسته حکومت را ترمیم خواهد کرد. عدم اطاعت را جایگزین اطاعت کنیم. بدون اطاعت ما خامنه ای قادر به حکومت نخواهد بود.

برنامه ریزی اولین گام مهم و اساسی در راه پیشبرد مبارزه ی مسالمت آمیز است. اولین حرکت ما تصمیم برای شرکت یکپارچه در ورزشگاههاست. برای این مهم باید برنامه ریزی دقیق داشته باشیم. مهمترین مسئله ارتباط برقرار کردن با دوستان نزدیکی است که صد در صد از نظر امنیتی به آنان اعتماد داریم.

گروههای پنج تا ده نفره را با نامهای شهادی جنبش (یاران سهراب - جنت آباد، یاران ندا امیرآباد، یاران ترانه تیریز) و یا با نام زندانیان سیاسی که می شناسیم، ایجاد کنیم. هدف ما ادامه راه جنبش با شرکت در ورزشگاهها و سپس کشاندن این مبارزات به خیابانهاست. پس برای ما چرایی حرکت، کی و کجا مشخص است. زمان کافی را برای جلسات و هماهنگی وظایف در نظر بگیریم. طرح های بسیار ساده و صد در صد غیر خشونت آمیز را به جلسات بیاوریم.

واقع بین باشیم. خطرات را دست کم نگیریم و بیهوده ظرف حرکتی خود را بزرگ نکنیم. واقع بینی کمک می کند تا زودتر به موج و زنجیره ی بزرگ مبارزاتی سبز وصل شویم. حتماً به تفاوت میان خواست و توانایی خود دقت لازم را داشته باشیم. مهم ترین مسئله در برنامه ریزی ظرفیت شناسی افراد تیم است. تحت هیچ شرایطی بیش از ظرفیتمان مسئولیت نپذیریم و تقسیم کار را بر پایه شناخت از مسئولیتی که به عهده می گیریم، بپذیریم. بطور مثال عکس و فیلمبرداری به عهده شخص و یا اشخاصی که توانایی این کار را دارند، شعارنویسی بعهده کسی که توانایی این کار را دارد، ریتم و آهنگ شعارها را بعهده ی کسی که موسیقی را می شناسد و... و آنگار کنیم.

با حضور در چند مسابقه فوتبال تحلیل درست کارهای مثبت و منفی ما مشخص می شود. حتماً از دوستان مشورت بگیریم تا به ما بگویند نقاط قوت ما چیست و از عهده چه وظایفی بدرستی بر می آیم. توجه به این مهم و نتایج کار ما، انرژی و قدرتتان را به پیرامونتان انتقال می دهد. از همان ابتدای کار صندوق کمک مالی تهیه کنیم. هزینه های خود را کاهش دهیم و به یک مبارزه طولانی فکر کنیم. مسئولیت مالی را به عهده مادران و یا خواهران خود و آنگار کنیم. پایان جلسه برنامه ریزی هایی را که روی کاغذ نوشته ایم پس از چندین بار مرور با سوزاندن آن هر گونه مدرک و ردی را پاک کنیم. پس از پایان هر جلسه با لیخنند همدیگر را در آغوش بگیریم و به یکدیگر انرژی بدهیم. این امر ما را به هم نزدیک و اراده ما را قوی می کند. نهایت تلاش خود را به کار گیریم تا وظایف خود را به بهترین شکل انجام دهیم و با منطق و تسلط بر احساسات خود از پرداختن به مسائل حاشیه ای پرهیز کنیم.

یک مثال فوتبالی می آوریم تا بدینم حاشیه تا چه میزان آسیب پذیری می آورد. سال گذشته تیم پرسپولیس در ایران و رنال مادرید در اسپانیا بهترین بازیکنان را در اختیار داشتند، اما در پایان مسابقات نتیجه لازم را به دست نیاوردند. در بررسیهایی که کارشناسان ورزشی پیرامون علل عدم نتیجه گیری این تیم ها ارائه داده اند به این نتیجه رسیده اند که مهمترین عامل دست نیافتن به پیروزی، مسائل حاشیه ای بوده است تمامی وظایف را طبق برنامه ای که مشخص کرده آید پیش ببریم. یکی از اشکال فعالیتهایی که در دستور کار خود قرار می دهیم مثلاً زمانی است که باید صرف کنیم تا به ورزشگاه برسیم. برای اینکار اشکال متنوعی را می توانیم انتخاب و به اجرا بگذاریم. یکی از این عملیات دست افشانی، پاکوبی و خواندن سرود است. سرودهایی که همه ما می شناسیم. یار دبستانی من، ای ایران، سر اومد زمستون و شعارها و ترانه هایی که برای شهدا ساخته ایم. هنگام عبور از موانع پلیس ناجا (نیروی انتظامی) برای ورود به ورزشگاه سکوت کامل اختیار کنیم. مچ بندهای سبز را در جاهای امن جاسازی کنیم. تا هنگام رسیدن به جایگاهها مجبور هستیم از میان صفوف نیروهای پلیس عبور کنیم. ما ایرانی ها جانتان پُر از عشق و سربازان و نیروهای انتظامی احترام بگذاریم، با آنان مهربان باشیم و اگر امکان داشت آنان را ببوسیم و با جان و دل به آنها گل و شیرینی بدهیم. در مقابل واکنشهای منفی احتمالی بعضی از آنان سکوت کرده و به راه خود ادامه دهیم. پس از قرار گرفتن در جایگاههای ورزشگاه حتماً انرژی ذخیره کنیم تا در هنگام ورود ورزشکاران به میدان و آغاز بخش مسابقات از تلویزیون قدرت لازم برای انجام وظایفمان را داشته باشیم. شعارهای تهنیتی مناسبی را برای تشویق ورزشکارانی که در مسابقات مقدماتی جام جهانی مچ بند سبز بستند را در ذهن داشته باشیم. بطور مثال این شعارها با دست افشانی، پاکوبی و علامت پیروزی... کریمی، کریمی سلطان این خاک تویی... کریمی، کریمی نژاد تختی تویی... سهراب ما نمرده، این دولته که مرده